

• دریافت ۹۴/۰۴/۲۱

• تأیید ۹۴/۱۲/۱

بحثی در باب شیوه قصه‌پردازی در ترجمه تفسیر طبری

محمد غلامرضایی*

محسن نصیری**

چکیده

برای درک و تحلیل درست ادبیات فارسی باید به کهن‌ترین آثار باقی‌مانده از آن بیشتر توجه کرد. در باب «ترجمه تفسیر طبری» که از کهن‌ترین کتاب‌های موجود فارسی است پژوهش‌هایی چند انجام داده‌اند. اما این کتاب سرشار از قصه را از منظر قصه‌پردازی کمتر نگریسته‌اند. نوشتار حاضر در پی چنین هدفی است. برای نیل به این مقصود نخست نشان داده‌ایم که این مجموعه که قصه‌های فراوان در آن آمده است، برآمده از محیط فرهنگی و ادبی قرن چهارم و قابل مقایسه با دیگر آثار قصه‌پرداز نزدیک به آن دوران - همچون شاهنامه - است. سپس کوشیده‌ایم تا شیوه قصه‌پردازی آن کتاب را بهتر بشناسانیم. زیرا به نظر ما طرح کلان قصه‌گویی این اثر اندیشیده و قاعده‌مند است و می‌توان آن قواعد را مطالعه و استخراج کرد. بر این اساس بیشتر قصه‌های این کتاب حاکی از نزاع نیکان و بدانی است که از آفرینش آدم تا رستاخیز گسترده شده است. در این قصه‌ها بن‌مایه‌ها و درون‌مایه‌ها و شخصیت‌های مشابه پی‌درپی ظهور می‌کنند. از دیگر طرح‌های اندیشیده این اثر، افتتاح کتاب و گشودن باب قصه‌گویی با قصه مناظره محمد ص با مکیان و جهودان است. این، قصه‌ای است که عناصر اصلی و بنیادین دیگر قصه‌ها و خلاصه‌ای از هر آنچه در کتاب آمده، در آن گنجانده شده است.

کلید واژه‌ها:

تفسیرهای کهن فارسی، ترجمه تفسیر طبری، قصه‌های پیامبران.

* استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران. Gholamrezaemohamad@yahoo.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران.

mohsenenassiri@gmail.com

مقدمه

از قرن سوم تا اوایل قرن پنجم هجری، با قدرت یافتن دودمان‌های ایرانی و تشکیل حکومت‌های نیمه مستقل آنان، احیا و تقویت فرهنگ و زبان بومی در برابر عربی مورد توجه قرار گرفت. این جریان در قرن چهارم و در حکومت سامانیان دارای بیشترین نیرو و تأثیر بود. از آن دوران و به زبان فارسی سه کتاب بزرگ روایی به یادگار مانده: ترجمه تفسیر طبری، تاریخ بلعمی و شاهنامه فردوسی. این سه اثر روایت‌ها و قصه‌هایی را از گذشته دینی و سرزمینی ایرانیان مسلمان عرضه می‌کند.

ترجمه تفسیر طبری که در میانه قرن چهارم هجری تألیف شده، بر مبنای آنچه از مقدمه آن می‌فهمیم، نخستین اثر از این نوع^۱ و ادامه فعالیت‌های آن حکومت در احیای فرهنگ ایرانی محسوب می‌شود؛ یعنی فراهم کردن کتاب‌های دینی به زبان فارسی^۲. اما راهی که مؤلفان این اثر رفته‌اند یکسره متفاوت با دیگر تفاسیر شناخته شده - از جمله سرمشق آنان یعنی تفسیر محمدبن جریر طبری - است. مؤلفان این کتاب اغلب پس از ترجمه لفظ به لفظ قرآن، تنها قصه‌های پیامبران را بازمی‌گویند؛ به همین سبب کتاب به مجموعه قصص انبیا مانده‌تر است تا کتاب تفسیر.

به گمان ما، پردازندگان این کتاب، در تألیف و شیوه قصه‌گویی، طرحی حساب‌شده و هدف‌دار را دنبال کرده‌اند؛ همانند دیگر مجموعه‌های هنگفت قصه همچون شاهنامه. در این پژوهش بر آنیم که این طرح کلان را بیشتر بشناسیم. بدین منظور «قصه مناظره محمد ص با مکیان و جهودان» را به عنوان قصه شاخص اثر بتفصیل بررسی خواهیم کرد.

پیشینه پژوهش

این اثر از کهن‌ترین کتاب‌های باقی‌مانده در زبان فارسی است و از جمله مهم‌ترین میراث‌های ادبی آن. بنابراین طبیعی است اگر مطالعات متعددی درباره آن انجام گرفته باشد. ترجمه تفسیر طبری را پیش از مقاله حاضر هم از نظرگاه قصه‌پردازی بررسی کرده‌اند. در مقاله «ریخت‌شناسی داستان پیامبران در تفسیر طبری و سورآبادی» (از عبدالمجید یوسفی نکو) این قصه‌ها با الگوی تحلیل روایت ولادمیر پراپ تطبیق داده شده است. در آن پژوهش صرفاً کارکردها یا خویشکاری‌های^۳ قابل تشخیص در قصه‌های پیامبران بررسی شده است و به ساختار دو کتاب به عنوان مجموعه قصص نپرداخته‌اند؛ به عبارت بهتر دو کتاب یاد شده فقط منبع اخذ قصه‌ها است.

می‌توان گفت که بنیاد پژوهش حاضر، مطلب مختصر و پرفایده‌ای است که عباس زریاب خوبی در معرفی این اثر نوشته‌اند. به نظر ایشان، این کتاب نه ترجمه‌ای است وفادار به متن اصلی، و نه چندان پایبند به مآثورات دینی که تغییر آن ناروا است: «آنچه به نام ترجمه فارسی تفسیر طبری معروف شده است برغم ادعای مترجم یا مترجمین آن در مقدمه، هیچ‌گونه ربط و نسبتی با اصل عربی تفسیر طبری ندارد و به کلی چیز دیگری است... قصه‌هایی که مدعیان ترجمه آورده‌اند، غالباً بدان صورت در متن عربی وجود ندارد... از مقایسه هر صفحه از کتاب معروف به ترجمه تفسیر طبری با اصل عربی معلوم خواهد شد که هیچ یک جز در آیات قرآنی ربطی به هم ندارد.» (زریاب خوبی، ۱۳۳۹: ۱۲۰۸) ایشان در نخستین صفحات ترجمه تفسیر طبری چندین مورد را یافته‌اند که گفته‌های این کتاب با اسناد و واقعیات منطبق نیست: «مدعیان ترجمه، قصه زندقه‌کشی دوران مهدی و هادی [عباسی] را با قصه دیگری به هم درآمیخته‌اند و از آن معجونی ساخته‌اند.» (همان) ما در این مقاله بر مبنای آنچه ایشان اثبات کرده‌اند، این کتاب را تألیفی مستقل می‌نگریم که قصه‌های آن را با هدفی کلان «به هم درآمیخته‌اند».

این کتاب تألیفی است از مجموعه قصه‌ها

این کتاب مذکور اثری است مستقل نه ترجمه، نکته‌ای است که آذرتاش آذرنوش با تفصیل بیشتر آن را بررسی کرده است: «در این دو تفسیر هیچ نکته مشابهی یافت نمی‌شود: شیوه بیان، ساختمان حکایات و روایات و نحوه نگرش مفسران به سوره و خلاصه همه چیز متفاوت است؛ آن چنان که پنداری نویسندگان (و نه مترجمان) اصلاً کتاب طبری را نخوانده و یا از آن اطلاعی نداشته‌اند و یا به‌عمد از آن دوری جسته‌اند.» (آذرنوش، ۱۳۷۰: ۵۵۳) شاهرخ محمدیگی نیز در باب چگونگی تألیف این کتاب تحقیق کرده و دیگر منابع آن را - جز تفسیر طبری - چنین برشمرده است: «کتاب سیر، تاریخ ابوعلی سلامی، کتاب مبتدا، کتاب فتن، تاریخ طبری، تفسیر ابن عباس، تفسیر مقاتل، مأخذ دیگر.» (۱۳۷۳: ۲۵) بنابراین ما در این مقاله این اثر را تألیف و آفریندگانش را مؤلف محسوب می‌کنیم.

نکته دیگر این است که این اثر به کتاب‌های قصص الانبیا مانده‌تر است تا به تفاسیر. اگر از بخش ترجمه آن چشم‌پوشیم، باقی‌مانده مجموعه‌ای از قصه‌ها است و از آنچه مرسوم کتب تفسیر است در آن کمتر نشانی می‌توان یافت: «در این ترجمه از بیان مطالب صرفی و نحوی و

از وجوه مختلفه معانی و از اخبار و روایاتی که در تفسیر طبری هست اثری نیست.» (زریاب خویی، ۱۳۳۹: ۱۲۰۸) مؤلفان این کتاب خود نیز به این نکته اشاره کرده و پس از طرح بحثی لغوی گفته‌اند: «مانند این بسیار است و این همه یاد نتوان کرد، که این همه به تفسیرها دیگر مفسران یاد کرده‌اند و به تصنیفها اندر است و غرض ما از این کتاب اخبار و قصص است و اگر بدان مشغول گردیم این دراز گردد و از غرض خویش بازمانیم.» (ترجمه تفسیر طبری، ۱۳۳۹، ۲: ۴۱۶) البته این کتاب از روایت‌های پرشمار شأن نزول آیات هم چندان استفاده‌ای نمی‌برد. این نکته نیز تأیید می‌کند که مؤلفان قصه گفتن را در مرکز و تفسیر نوشتن را در حاشیه توجه خود قرار داده‌اند و به همین دلیل به روایت‌های مفصل بیشتر پرداخته‌اند و مثلاً روایت‌های خرد شأن نزول را که شکل قصه‌وار ساده‌ای دارد به کار نبرده‌اند. مقاله حاضر نیز به وجه قصه‌پزدانانه اثر نظر دارد و به آن به منزله مجموعه قصص نگاه می‌کند.

این نیز گفتنی است که بی‌شک مواردی هست که استنتاج‌های ما درباره آنها صدق نمی‌کند. اما در این پژوهش همه جا اعم و اغلب را ملاک قرار داده‌ایم. نمونه را، چندین شخصیت زن نیک در این قصه‌ها هست (هاجر، صفورا، آسیه، مریم، بلقیس، عایشه...) اما این کتاب «اغلب» به زن بدبین است و زنان نیک در اقلیت‌اند.

رواج ادبیات قصه در دوران نگارش این کتاب

روی کردن مؤلفان این کتاب را به قصه‌پردازی می‌توان به سنت داستان‌سرایی ایرانی مربوط دانست. داستان‌سرایی از دیرباز در فرهنگ ایران جایگاهی برجسته داشته است. «بدیهی است که پیروان اوستا ادبیات داستانی سرگرم‌کننده‌ای داشتند که منطقی‌تر می‌توان تصور کرد که به صورت منظوم خوانده می‌شده است.» (بویس، ۱۳۶۸: ۷۶۳) بویس در ادامه می‌گوید که برای کورش هخامنشی تا آخرین روز حیاتش قصه می‌گفته‌اند و این سنت قصه‌گویی تا دوران ساسانیان و «کارنامه اردشیر بابکان» تداوم یافته و در نهایت به دوران اسلامی منتقل شده است: «داستان‌گوی حرفه‌ای (محدث) در دربار جای خاصی داشت و این حقیقت که او هرگز اجازه نداشت یک داستان را مگر به دستور شاه تکرار کند، حاکی از کثرت داستان‌هایی است که او می‌دانست.» (همان: ۷۷۳)

در میان کتاب‌های پهلوی که در سه قرن نخست هجری به عربی درآمد، به «کتاب‌های قصص و حکایات و امثال و حکم» (صفا، ۱۳۴۲، ۱: ۱۳۳) بسیار برمی‌خوریم.^۵ در دوران نزدیک

به تألیف ترجمه تفسیر طبری نیز نام‌های متعدّد کتاب‌های قصّه را - نظم یا نثر - می‌بینیم.^۶ شاید بهترین نماینده فضای فرهنگی آن عصر کتاب الفهرست باشد. «فنّ اوّل مقاله هشتم» از کتاب الفهرست به افسانه‌گویی و کتاب‌های افسانه اختصاص دارد. (ابن الندیم، ۱۳۸۱، ۲: ۵۳۹) در ابتدای این باب آمده است: «فارسیان اوّل، تصنیف‌کنندگان اوّلین افسانه بوده و آن را به صورت کتاب درآورده و در خزانه‌های خود نگاهداری و آن را از زبان حیوانات نقل و حکایت می‌نمودند و پس از آن پادشاهان اشکانی - که دومین سلسله پادشاهان ایران‌اند - آن را به صورت اغراق‌آمیزی درآورده و نیز چیزها بر آن افزوده‌اند... اوّلین کتابی که در این معنا تألیف شده، کتاب هزار افسانه است.» (همان) ابن ندیم می‌گوید که ابو عبدالله جهشیاری نیز (اندکی پیش از دوران تألیف ترجمه تفسیر طبری) مشغول تألیف کتابی شامل هزار افسانه بود. (همان: ۵۴۰) جز این، الفهرست از چندین کتاب افسانه ایرانیان نام می‌برد.^۷ همه اینها نشان از رونق افسانه‌سرایی و این نوع ادبی در میانه قرن چهارم دارد و می‌توان گفت مؤلفان ترجمه تفسیر طبری در این محیط فرهنگی، با جنگی از قصّه‌های دینی بهتر به هدف خود می‌رسیده‌اند تا کتاب تفسیر نوعی.

شاید مقایسه‌ای میان مقدمه این کتاب و مقدمه شاهنامه ابومنصوری ما را با فضای فرهنگی غالب در آن دوران بیشتر آشنا کند. جالب است که هم در مورد شاهنامه ابومنصوری و هم این کتاب، صاحب‌منصب سامانی دستور می‌دهد که گروهی از اهل فن را فراخوانند و کتابی از روایات فراهم آورند:^۸ «پس دستور خویش ابومنصور المعمری را بفرمود تا خداوندان کتب را از دهقانان و فرزندان و جهان‌دیدگان از شهرها بیاوردند و چاکر او ابومنصور المعمری... از هر شارستان گرد کرد و بنشانند به فراز آوردن این نامه‌های شاهان و کارنامه‌هاشان و زندگانی هر یکی.» (ابومنصور المعمری، ۱۳۶۳، ۲: ۳۴)، «پس بفرمود ملک مظفر ابوصالح تا علمای ماوراءالنهر را گرد کردند... پس بفرمود امیر [سدید] ملک مظفر ابوصالح این جماعت علما را تا ایشان از میان خویش هر کدام فاضل‌تر و عالم‌تر اختیار کنند تا این کتاب را ترجمه کنند.» (ترجمه تفسیر طبری، ۱۳۳۹، ۱: ۵) ایشان - «دهقانان خراسان» و «علمای ماوراءالنهر» - برگزیدگانی از دو طبقه یک جامعه هستند و جزئی از یک ساختار فرهنگی غالب و حاصل‌کار آنان به یقین هم‌خونی و مشابهت فراوانی خواهد داشت. این حدس بیراه نیست که اگر آن شاهنامه باقی مانده بود، شباهت‌های بیشتری میان آن و ترجمه تفسیر طبری می‌یافتیم. در مقدمه شاهنامه ابومنصوری آمده است که: «اندر جهان شگفتی فراوانست. چنانچون پیغامبر ما

صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «حدثوا عن بنی اسرائیل و لا حرج» گفت هر چه از بنی اسرائیل گویند همه بشنوید که بوده است و دروغ نیست. (همان: ۳۸) در ترجمه تفسیر طبری مانند شاهنامه بیشتر با همین قصه‌های شگفت سروکار داریم؛ منتها قصه‌های شگفت قومی دیگر که در آن دوران به مرور جزئی از هویت و پیشینه ایرانیان می‌شده است.

چون سخن از وجوه شباهت شاهنامه و قصص الانبیا است، خوب است که «رابطه ملوک و پیامبران» را در ترجمه تفسیر طبری بیشتر بکاویم. مؤلفان کتاب می‌گویند که ملوک و پیامبران از جنس و نسلی متفاوت‌اند و در این میان تنها داود و سلیمان پیامبری و شاهی را جمع دارند: «خدای عز و جل از پس داود علیه السلام هیچ کس را پیغامبری و ملکت بهم نداده بود مگر سلیمان پسرش را.» (۵: ۱۲۱۴) این کتاب در جایی دیگر پس از ذکر همین مطلب، قصه ضحاک و فریدون و کاوه را نقل می‌کند: «از پس نوح علیه السلام بسیار ملوکان دیگر بودند اندر عجم هر یکی بر لونی دیگر و بر دینی دیگر و پیوسته ملوکان زمین از جنسی دیگر بودند و پیغامبران علیهم السلام از جنسی دیگر بودند و نیز از پس این ملکی فراز رسید و همه جهان بگرفت و هرگز هیچ ملکی بتر از وی و ستمکارتر از وی در جهان نبودند و وی را ضحاک گفتند و این قصه وی نیز اکنون گفته آید.» (۵: ۱۱۵۱) در جایجای کتاب مانند همین مورد، زمان قصه‌های پیامبران با قصه‌های ملوک تطبیق داده می‌شود؛ مثلاً می‌گویند که قصه یونس، جرجیس، شمسون، چهار پیامبر انطاکیه و اصحاب کهف در روزگار «ملوک طوایف» روی داده است. (۳: ۶۸۵، ۶۹۵، ۶۸۵، ۶: ۱۵۰۵، ۱۵۰۸) همچنین درباره نمرود می‌گویند: «چون او بمرد آن ملک به دست خویشی از آن نمرود افتاد نام او قنطری و صد سال از پس نمرود پادشاهی براند و از پس او سیصد سال ارمنیان داشتند، پس بملوک افتاد و از آن خاندان بیرون افتاد.» (۲: ۴۹۵) حال آنکه در هیچ‌یک از دیگر تفاسیر و قصص الانبیاء، به ملوک و پادشاهان اینچنین توجه نشده است. بنابراین وجه جامع ترجمه تفسیر طبری و شاهنامه بازگویی تاریخ است و وجه تمایز آن دو اینکه شاهنامه «تاریخ ملوک عجم» و ترجمه تفسیر طبری «تاریخ پیامبران عجم» را بازگویی می‌کند.^۱

در این کتاب سخن از چگونگی خلقت آسمان‌ها و زمین، نخستین زوج بشر، نخستین گیاهان، ترتیب ستارگان و مواردی از این دست نیز هست که در کتاب‌های تاریخی کهن سراغ آنها را می‌توان گرفت. ترجمه تفسیر طبری می‌گوید «کار حرب کردن با دشمنان کار ملوک بوده است» (۵: ۱۲۱۲) و شاهنامه همین گزارش نبرد ملوک با دشمنان است. غرض از این تطویل

آنکه روشن گردد این کتاب بسیار از گفته‌های اساسی شاهنامه را از لونی دیگر عرضه می‌کند و مدام به فرهنگ غالب ایران (قصه پادشاهان) از دور نظر می‌اندازد.

از دیگر جلوه‌های انعکاس محیط فرهنگی عصر بر این کتاب، راه یافتن مضامین و قصه‌های ایرانی در آن است: «داستان‌های مربوط به زورآزمایی و هنرنمایی با تیر و کمان [که در قصه لیلۃ المعراج آمده] همان قدر که در ادبیات فارسی فراوان است، در ادب عرب اندک است و بعید نیست که مفسران خراسانی آن را از آیین‌های ایرانی اخذ کرده باشند. (آذرنوش، ۱۳۷۳: ۵۵۳)

راه یافتن عناصر ایرانی در این کتاب منشعب از سرچشمه سامی، بیرون از حیطه این تحقیق است. اما قصه مناظره محمد^ص با جهودان که در مباحث آتی از آن بسیار خواهیم گفت، ما را به یاد موارد مشابه در فرهنگ ایرانی - از جمله شاهنامه - می‌اندازد. در قصه زال و رودابه، زال پنج مسأله یا معمای موبدان را پاسخ می‌گوید تا شایستگی رسیدن به خواستش و در نهایت شایستگی فرمانروایی زابلستان را اثبات کند. (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۴۷) میان بزرگمهر و «حکیمان روشن‌روان» در حضور انوشیروان نیز شبیه همین پرسش‌ها و پاسخ‌های حکیمانه درمی‌گیرد. حتی مواردی از سؤال‌ها بسیار شبیه یکدیگر است. در شاهنامه می‌خوانیم:

دگر گفت کآن چیز کافزون‌تر است کدام است و بیشی که را در خور است؟
دگر گفت کز ما چه نیکوتر است ز گیتی که را نیکویی در خور است؟
(همان، ۱۸۵: ۷)

و در ترجمه تفسیر طبری: «گفت بگوئید تا بیشترین چیزی به تن آدمی در چیست؟ دگر پرسید که بگوئید که نیکوترین چیزی چیست فرزند آدم را؟» (دومین و دهمین سؤال که در ادامه نوشتار خواهد آمد). بنابراین کتاب مورد بحث جزئی از فضای فرهنگی و سنت ادبی است که ضمن آن مجموعه‌های قصه‌ای همچون شاهنامه و تاریخ بلعمی در حال شکل‌گیری است. پس از این مقدمات لازم است که قصه مناظره محمد^ص را با جهودان مدینه و کافران مکه معرفی کنیم.

قصه مناظره محمد با جهودان

چکیده این قصه - که در هفده صفحه روایت شده - چنین است: «کافران مکه پس از نزول سوره شوری، آسمانی و خدایی بودن آن کلام را تکذیب می‌کنند و قصد می‌کنند که به یاری جهودان مدینه که کتاب آسمانی در دست دارند، پرسش‌هایی سخت طرح کنند تا محمد^ص از

پاسخ گفتن عاجز شود و اثبات گردد که کلام او آسمانی نیست و درنهایت او را شکست دهند. ابوجهل و ولید بن مغیره را برای این کار نزد جهودان می‌فرستند. جهودان تورات را می‌کاوند و بیست و هشت سؤال از آن طرح می‌کنند و به آن دو می‌دهند. ابوجهل از آنان همراهی چند عالم یهود را می‌خواهد تا دآوری کنند که محمد^ص درست پاسخ خواهد گفت یا غلط. جهودان می‌پذیرند و مکیان چنین قرار می‌گذارند که در صورت تصدیق پاسخ محمد^ص ایمان بیاورند. پیامبر پاسخ آن پرسش‌ها را نمی‌داند. اما متکی به وحی، به آنان می‌گوید که جواب آنان را می‌دهد. ولی «إن شاء الله» نمی‌گوید و این موجب می‌شود که چندین روز وحی نازل نشود. کافران به سبب تأخیر پاسخ محمد^ص از او بد می‌گویند و این موجب دلتنگی محمد^ص می‌شود؛ تا این که جبرئیل پس از نه روز تأخیر پاسخ آن سؤال‌ها را به محمد^ص می‌آموزد. عالمان جهود پاسخ را تصدیق می‌کنند. ولی کافران مکه برخلاف وعده خود، موسی و محمد^ص را دروغزن و جادوگر می‌نامند و باز تسلیم دعوت اسلام نمی‌شوند. پیامبر از این کار مکیان غمناک می‌شود. اما خداوند او را دلداری می‌دهد که عاقبت بر آنان پیروز خواهد گشت.» (همان: ۲۴)

بیست و هشت سؤال

برای اشراف خواننده بر مطالبی که ما در پی تحقیق آن هستیم، بایسته است این پرسش‌ها آورده شود:

- ۱- بگو که آن خداوند که تو او را می‌پرستی چگونه است و صفت او چون است؟
- ۲- و بگو که خدای عزّ و جلّ همی چه کند؟
- ۳- و بگو که خدای عزّ و جلّ این جهان به چند روز آفرید و چند هنگام بدارد و به کدام هنگام نیست کند؟
- ۴- و بگو که رستخیز چند باشد و ازین جهان چند ماندست؟
- ۵- و بگو که در آسمان ستاره چندست، رونده چندست و ایستاده چند و رفتن ایشان چگونه است و چون فرو روند کجا روند و تا برابند کجا باشند و خدای عزّ و جلّ ایشان را از چه چیز آفریدست و به عاقبت‌شان کجا برد؟
- ۶- و بگو که جابلقا و جابلسا کجا باشد و آن خلق‌ها که آنجا اند چه مردمان باشند و خلق ایشان چگونه است؟
- ۷- و بگو که تارس و تافیل چه خلق‌اند و چگونه‌اند؟

- ۸- و بگو که یا جوج و مأجوج چه خلق‌اند و چگونه‌اند و صورت ایشان چگونه باشد؟
- ۹- و بگو تا مالوق و ماسوخ چه خلق‌اند و کجا باشند و صورت ایشان چگونه است؟
- ۱۰- و بگو که این جهودان که به تورات اندر یافته‌اند که ایشان را به آخر زمان ملکی بیرون آید که همه جهان از مشرق تا مغرب او بگیرد و همه خلقتان فرمان‌بردار او گردند و همه دریا‌های زمین تا ساق او بیش نباشد و زمین به یکبارگی در فرمان او باشد و با او همی رود بگو که آن کیست که بدین صفت بیرون آید؟
- ۱۱- و بگو که اصحاب الاخدود چه مردمان بودند و کی بودند؟
- ۱۲- و بگو که اصحاب الکهف چه مردمان بودند و حال ایشان چگونه بود؟
- ۱۳- گفتند بگو تا روح چه چیز است و چگونه است؟
- ۱۴- و بگو که خدای عزّ و جلّ را بر پشت زمین چند پیغامبر است و چند مرسل بودند و چند نامرسل و اول ایشان کی بود و آخر ایشان کی باشد؟
- ۱۵- و بگو که آهن به دست کی نرم شد چون موم تا هر چه از آن خواست همی کرد بی‌آتش؟
- ۱۶- و بگو که چشمه روی روان کی را بوده است و از آن شارستان کرد رویین و آن شارستان کجاست و چه چیز است و آنجا از آدمیان کی رسیده است؟
- ۱۷- و بگو که اندران صحیفه که جبریل سوی داود پیغامبر آورد و با آن صحیفه یک انگشتی بود که مرغ و ماهی و دیو و پری همه او را فرمانبردار گشتند و جبریل آن صحیفه بدو داد و گفت مر فرزندان خویش را گرد کن و هر آن فرزندی از آن تو که این مسئله‌ها که بدین صحیفه اندر نوشته است جواب آن بگوید، این انگشتی مرو را ده و آن انگشتی ملکت بود، و داود پیغامبر فرزندان خویش را حاضر کرد و آن مسئله‌ها که در آن صحیفه نوشته بود از ایشان پرسید و از میان همه سلیمان علیه السلام جواب آن مسئله‌ها جمله بگفت، و پس داود آن انگشتی ملکت به وی داد اکنون تو بگو که آن مسئله‌ها چه بودست؟
- ۱۸- و جواب آن چه بود؟
- ۱۹- و بگو که گور سلیمان کجا است و آن دو تن که سوی او رفتند به طلب انگشتی کی بودند و چه رسید بدیشان؟
- ۲۰- و بگو که از آدمیان کی به خدای عزّ و جلّ هنباز گرفت و اندرین جهان بهشتی ساخت و گفت که این بر مثال بهشت است. آن بهشت کجاست و کی بود از مردمان که بدان بهشت برسیده بود و خبر آنجا آورده؟

- ۲۱- و بگو که بر پشت زمین اوّل کدام بنا بوده است و از پیش آدم این جهان به دست کی بودست؟
- ۲۲- و بگو که اوّل کی بود بر پشت زمین که بت پرستید و این رسم بت پرستیدن کی در جهان آورد؟
- ۲۳- و بگو که اوّل کس کی بود که آتش پرستید و این اصل آتش پرستیدن درین جهان کی آورد؟
- ۲۴- و بگو که اوّل کسی کی بودست که شراب مست کننده خورده است و رسم رودها زدن و پوستها بریستن و زدن نهاده است؟
- ۲۵- و بگو که اوّل کسی کی بودست که قتل کرده است و خون ناحق ریخته است از فرزندان آدم؟
- ۲۶- و گفتند [بگو] اوّل کسی کی بود از آدمیان که موی سرو ریش او سپید گشت؟
- ۲۷- و بگو که هاروت و ماروت که بودند و چه بودند و چه گناه کردند که خدای عزّ و جلّ ایشان را عذاب کرد و کجا باشند و جادوان از ایشان چه آموزند؟
- ۲۸- و گفتند بگوی که خدای عزّ و جلّ پیش آدم کی را آفریده بود و این زمین اوّل در دست کی بود و چه خلقان بودند که این جهان ایشان داشتند؟

بیست سؤال سلیمان

در دل قصه مناظره محمد^ص با جهودان، قصه مناظره سلیمان با برادرانش بر سر جانشینی داود هم نقل می‌شود. پرسش هفدهم جهودان درباره همین بیست سؤال سلیمان است. بنابراین محمد^ص چهل و هشت مسأله را پاسخ می‌گوید.

- ۱- گفت بگوئید تا کم‌ترین چیزی به تن آدمی اندر چیست؟
- ۲- گفت بگوئید تا بیشترین چیزی به تن آدمی در چیست؟
- ۳- دیگر پرسید که بگوئید تا تلخ‌ترین چیزی به تن آدمی در چیست؟
- ۴- دیگر پرسید که بگوئید که شیرین‌ترین چیزی به تن آدمی در چیست؟
- ۵- دیگر پرسید که بگوئید تا زشت‌ترین چیزی به تن فرزند آدم چیست؟
- ۶- دیگر پرسید که بگوئید که بترین چیزی مر خلق را چیست؟
- ۷- دیگر پرسید که دورترین چیزی از مردم چیست؟
- ۸- دیگر پرسید که نزدیک‌ترین چیزی به مردم چیست؟
- ۹- دیگر پرسید که اندوهگن‌ترین چیز مردم را چیست؟
- ۱۰- دگر پرسید که بگوئید که نیکوترین چیزی چیست فرزند آدم را؟
- ۱۱- دیگر پرسید که بگوئید که آن چیست بزرگ‌تر و برداشته‌تر از آسمان؟

- ۱۲- دیگر پرسید که آن چیست فراخ‌تر از زمین؟
 ۱۳- دیگر پرسید که بگوئید که آن چیست توان‌گرت‌تر از دریا؟
 ۱۴- دیگر پرسید که بگوئید که آن چیست سخت‌تر از سنگ؟
 ۱۵- دیگر پرسید که آن چیست گرم‌تر از آتش؟
 ۱۶- دیگر پرسید که بگوئید که آن چیست بزرگ‌تر از کوه؟
 ۱۷- دیگر پرسید که بگوئید که آن چیست سردتر از زمهریر؟
 ۱۸- دیگر پرسید که بدین جهان اندر ویرانی بیشتر یا آبادانی؟
 ۱۹- دیگر پرسید که بگوئید که مرده بیش‌تراند یا زنده؟
 ۲۰- دیگر پرسید که بگوئید که در جهان مرد بیشتراند یا زن؟» (همان: ۳۷)
- اکنون پس از آشنایی با این قصه، نکاتی را متذکر می‌شویم که آن را از دیگر قصه‌های کتاب متمایز می‌کند.

این قصه و این دو مناظره بدین شکل ویژه این کتاب است: «از صفحه ۲۴ تا ۴۱ داستان درازی از مناظره کردن کافران با پیغامبر علیه‌السلام نقل می‌کند و می‌گوید آیه «ان الذین كفروا سواء عليهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون» به همین مناسبت نازل شده است؛ در صورتی که در متن تفسیر طبری چنین چیزی نیست و داستان سؤال یهود از پیغمبر و آیه «و لا تقولن لشيء اني فاعل ذلك غدا» مربوط به سورة الكهف است؛ آن هم نه به این صورت افسانه‌مانند مفصل؛ بلکه تقریباً به همان نحو که در سیره این هشام نیز ذکر شده است. گویا مدعیان ترجمه متوجه نشده‌اند که سورة بقره در مدینه نازل شده است و آیات آن نمی‌تواند به داستانی که سال‌ها پیش در مکه اتفاق افتاده است مربوط باشد؛ بلکه چنان که طبری و دیگر مفسران نقل کرده‌اند، مربوط به آیاتی از سورة الكهف است که در مکه نازل شده است.» (زریاب خویی، ۱۳۳۹: ۱۲۰۹)

«مناظره محمد ص با جهودان» در غالب کتاب‌های تفسیر و قصص وجود دارد (اما مثلاً آن را در کشف الاسرار میبیدی نیافتیم). این روایت را در چند اثر نزدیک به دوران تألیف این کتاب بررسی کردیم؛ یعنی در تفسیر قرآن پاک (ص ۳۸)، تاج التراجم (ج ۳، ص ۱۳۸۵)، تفسیر سورآبادی (ج ۱، ص ۱۰۱ و ج ۴، ص ۲۸۲۸) تفسیر روض الجنان (ج ۱، ص ۲۴۶ و ج ۲، ص ۶۳)، قصص الانبیای نیشابوری (ص ۳۲۲). کتاب‌های مختلف در جزئیات این روایت تنوع بسیار دارند؛ اما اینجا فقط سؤال‌ها را مطرح می‌کنیم. جهودان در این کتاب‌ها این قبیل سؤالات را مطرح می‌کنند^{۱۱}:

- «یا محمد ما را خبر ده از قیامت تا کی خواهد بودن.» (تاج التّراجم) که مسأله چهارم است.
 - «جهودان گفتند قریش را: محمد برسید... از گروهی که ایشان مفقود شدند در روزگار پیشین.» (تاج التّراجم، قصص الانبیا، سورآبادی) که مسأله دوازدهم است.
 - «جهودان گفتند قریش را: محمد برسید از روح.» (تاج التّراجم، قصص الانبیا، سورآبادی) که مسأله سیزدهم است.

مسأله‌هایی که از این پس می‌آید، در ترجمه تفسیر طبری نیامده است:

- «یا محمد! خبر ده ما را از این پنج نماز که خدای تعالی تو را و امت تو را در شبان روز فرموده است به پنج وقت. این اوقات را چه اختصاص است و تفضیل بر دیگر وقتها؟»
 (روض الجنان)

- «بگو تا در فرزند از پدر چه بود و از مادر چه بود؟» (سورآبادی، تفسیر قرآن پاک، روض الجنان)
 - «بگو تا چرا است که فرزند بود که همه با مادر ماند و هیچ با پدر نماند و فرزند بود که همه با پدر ماند و هیچ با مادر نماند؟» (سورآبادی، تفسیر قرآن پاک، روض الجنان)
 - «بگو تا خواب نبی امّی چگونه بود؟» (سورآبادی، تفسیر قرآن پاک، روض الجنان)
 - «بگو این وحی بر تو که می‌آرد؟» (سورآبادی، تفسیر قرآن پاک، روض الجنان)
 - «جهودان گفتند قریش را: محمد برسید... از مردی که به مشرق و مغرب رسید در زمین.»
 (تاج التّراجم، قصص الانبیا، سورآبادی)^{۱۲}

- «ما را خبر ده از آن طعام که اسرائیل بر خود حرام کرد، آن چه طعام بود؟» (روض الجنان)
 - «بعضی گفته‌اند که از حدیث بلقیس نیز برسید.» (قصص الانبیا)

یک پرسش و پاسخ دیگر میان محمد^ص و جهودان هست؛ یعنی مناظره با عبدالله بن سلام. ترجمه تفسیر طبری گذرا و مختصر به آن اشاره‌ای می‌کند (۲: ۵۲۹). اما در سورآبادی قصه کامل او آمده است؛ از جمله می‌خوانیم: «رسول علیه السّلام از او مسئله‌ها پرسید. در اخبار آمده است که او رسول را چهل مسئله پرسید تجریت را. رسول علیه السّلام همه را به وحی جواب داد و آمده است که هزار مسئله از رسول پرسید و اسلام آورد.» (سورآبادی، ۱۳۸۱، ۱: ۲۹)؛ (میبدی، ۱۳۷۱، ۵: ۲۱۷). پرسش‌های داود از سلیمان نیز چنین حالتی دارد؛ مثلاً در تفسیر سورآبادی سلیمان «ده» سؤال را پاسخ می‌دهد. (سورآبادی، ۱۳۸۱، ۳: ۲۰۱۱)

از آنچه گفته شد به این حاصل می‌رسیم که این قصه همان طور که زریاب خوبی گفته است، بدین شکلی که اینجا روایت شده ویژه همین کتاب است و معجونی است مفصل از

روایت‌های خرد دیگر به علاوه تأثر از فرهنگ و قصه‌پردازی ایرانی و مدعای ما این است که مقصودی مؤلفان را به اندیشیدن و طرح این ساختار واداشته است. آنچه از بررسی این روایت در دیگر کتاب‌های تفسیر درمی‌یابیم این است که این قصه‌ای مختصر و در حد شأن نزول‌های آیه‌های قرآن است. اما مؤلفان ترجمه تفسیر طبری آن را به قصه‌ای مفصل و کلان بدل می‌کنند و آن را در افتتاح کتاب می‌گذارند. باید تحقیق کرد که این قصه چه چیزی داشته که بدین شکل نظر مؤلفان را جلب کرده و آنان با تأکید بر آن به چه هدفی می‌رسیده‌اند.

اگر روایت این قصه را در این کتاب با کتاب‌های دیگر مقایسه کنیم، درمی‌یابیم که مؤلفان در ساختن این قصه سه کار می‌کنند: روایت‌های مختلف را باهم «ترکیب» می‌کنند، بر «غلظت» برخی عناصر روایت می‌افزایند و از «ابداع» نیز سود می‌جویند. بی‌گمان بعضی از مسأله‌های مناظره را در موقعیت‌های دیگر از محمد^ص پرسیده‌اند. اما مؤلفان آنها را از کتاب‌ها و روایت‌های متنوع گرفته، «ترکیب» کرده و این چهل و هشت مسأله یک قصه را ساخته‌اند. نیز این کتاب تعداد مسأله‌ها و اهمیت این قصه را در زندگی پیامبر «پررنگ» تر کرده است. آوردن این قصه در اول کتاب برای سوره بقره، ایده بیست و هشت به علاوه بیست سؤال، همچنین عناصری را که از فرهنگ ایرانی در آن داخل شده از جمله «ابداع»‌های مؤلفان می‌توان قلمداد کرد.

به عبارتی، نخستین قصه کتاب، قصه جمع کردن قرآن به فرمان عثمان است که در کمتر از یک صفحه عرضه می‌گردد. (ترجمه تفسیر طبری، ۱۳۳۹، ۱:۸) این قصه در مقدمه کتاب آمده است؛ دو صفحه بعد می‌خوانیم: «اکنون آغاز کنیم قرآن و تفسیر آن» و کتاب از اینجا است که وارد بحث اصلی می‌شود. در ادامه، اشاره‌هایی می‌کند به قصه‌های آفرینش و نوشتن صلح‌نامه حدیبیه و تولد حضرت نبی و مدعیان پیغامبری و معارضان قرآن، هر یک در کمتر از سه سطر. اما نخستین قصه طولانی این کتاب «قصه مناظره کردن کافران با پیغامبر علیه السلام» است. نخستین جایی که به این قصه - پیش از طرح مفصل آن - اشاره می‌شود، در توضیح «رب العالمین» است در صفحه پانزده. همچنین آخرین جایی که از این مناظره سخن به میان می‌آید هفت صفحه مانده به پایان کتاب است. (۷: ۲۰۷۶)

مؤلفان کتاب هنگام تفسیر سوره شوری می‌گویند که شأن نزول این سوره مناظره جهودان و محمد^ص است (البته قبلاً دانسته‌ایم که جای درست این قصه سوره کهف است) و پس از این مختصری از قصه مناظره را تکرار می‌کنند (۶: ۱۶۵۳). اگر جای طبیعی‌تر این قصه اینجا است، چرا مؤلفان آن را در ابتدای کتاب قرار داده‌اند؟

جدا از این که این قصه دو بار (خلاصه و گسترده) روایت می‌شود، چندین بار به مناسبت آمدن قصه‌هایی که با آن سؤال‌ها مرتبط است، آن مناظره یادآوری می‌شود(همان، ۱: ۱۵، ۱۹۳، ۶: ۱۵۱۵، ۱۶۱۴، ۷: ۱۷۸۲، ۲۰۷۶)؛ از این قبیل: «پس این سوره القمر مکی است و به مکه فرو آمده است اندر کار آمدن رستاخیز و از آن مسئله‌ها که کافران مکه از پیغامبر علیه السلام پرسیدند و آن بیست و هشت مسئله بود که جهودان مدینه از میان تورات بیرون آورده بودند که کافران مکه از ایشان درخواست کرده بودند و چون از پیغامبر علیه السلام پرسیدند همه را جواب کرد و جهودان که آمده بودند و آن مسئله‌ها می‌پرسیدند همه مقرر آمدند که اندر تورات همه همچنین است که او همی گوید.» (۷: ۱۷۸۲) همچنین در قصه مناظره، هفده مورد می‌خوانیم: «و این قصه نیز به جایگاه خویش گفته آید.» (۱: ۳۲ به بعد) یعنی مجمل یا به‌نوعی عنوان هفده قصه را اول آورده و در ادامه کتاب تفصیل آنها را خواهد آورد.

خلاصه آن که محتوای این کتاب بیشتر عبارت است از ترجمه قرآن، قصه‌های صدر اسلام، قصه‌های بنی اسرائیل. بعضی از این قصه‌ها عیناً در این بیست و هشت مسأله مطرح شده (مانند یاجوج و ماجوج که از نسل نوح‌اند، داود، سلیمان، آدم،...) و فراموش نمی‌کنیم که به گفته این کتاب، همگی این قصه‌ها از «تورات» است. همچنین همین قصه جزئی از قصه‌های صدر اسلام است، قصه‌ای که اصلی‌ترین عناصر دیگر قصه‌ها را در خود دارا است (این مورد در ادامه گفتار به تفصیل بحث خواهد شد). در اولین و آخرین صفحات این کتاب به این قصه اشاره می‌شود و نخستین قصه مفصل کتاب همین است. در هفده مورد از این بیست و هشت مسأله مؤلفان می‌گویند «و این قصه نیز به جایگاه خویش گفته آید.» پس می‌توان انگاشت که مؤلفان کتاب وضعیتی ویژه برای این قصه قائل شده‌اند.

صاحب‌نظران می‌گویند که ساختارهای روایی اساسی قصه گیومرث - نخستین قصه شاهنامه و از مختصرترین قصه‌های آن - در سرتاسر کتاب گسترده می‌شود. (طاهری، ۱۳۹۳، ۲: ۱۷۵) در این نوشتار در پی تحقیق این مدعا نیز هستیم که در ترجمه تفسیر طبری که در عمل کتاب قصص است، ساختارهای روایی بنیادین قصه مناظره محمد^ص با مکیان و جهودان در کل کتاب تکرار می‌شود. شاید مؤلفان در کاربرد این شیوه، از خود قرآن نیز الهام گرفته باشند. قرآن با سوره‌ای کوچک آغاز می‌شود که آن را «امّ الکتاب» می‌خوانند: «اما امّ الکتاب از بهر آن خوانند که مادر همه قرآن این سوره است و همه قرآن ازین سوره گشاده شود و از این شکافد و پیشتر از همه قرآن اینست.» (ترجمه تفسیر طبری، ۱۳۳۹، ۱: ۱۱)

حال به این مسأله می‌پردازیم که مؤلفان چگونه و چرا به این قصه‌نگاهی ویژه داشته‌اند. مباحثی را که از این پس خواهد آمد هم می‌توان اثبات مدعا در نظر گرفت و هم بیان آن که چرا به این قصه به طور خاص پرداخته شده است. برای رسیدن بدین منظور، به بررسی طرح کلی و شخصیت‌های مهم و بن‌مایه‌های^{۱۳} اصلی و درون‌مایه‌های^{۱۴} این کتاب خواهیم پرداخت.

۱- طرح کلی کتاب: نزاع نیکی و بدی

این کتاب از آغاز تا انجام وجود را در نزاع جانب نیکی و بدی تعریف می‌کند.^{۱۵} البته گاه شخصیت‌ها میان این دو جانب در نوسان‌اند. کسانی مثل جمشید، ملک اجاب و عبدالله بن ابی سرح به جانب بدی می‌روند و کسانی مثل جادوگران (در قصه موسی) و عمر بن الخطاب به جانب نیکی می‌آیند. طالوت هم نخست در جانب نیکی است، به جانب بدی می‌رود و در آخر به نیکی بازمی‌گردد. اما طرفداران نیکی و بدی از اول تا آخر این قصه‌ها مقابل همدیگر صف کشیده‌اند. از نخستین قصه - مناظره - که به روشنی صف‌آرایی نیکی و بدی را در آن می‌بینیم، تا آخرین قصه - غزای حدیبیه - که پیش‌درآمد پیروزی نهایی آخرین پیامبر و فتح مکه است.

البته به این نکته باید توجه داشت که بر مبنای این کتاب (و نظر عام مسلمانان در دنیای کهن) موسی و عیسی و دیگر پیامبران «مسلمان»‌اند. اما «شریعت» و «کتابشان» چیزی دیگر بوده که در وقت خود آن دو «منسوخ» می‌شود؛ همان طور که برخی از آیات قرآن و احکام شریعت محمد^ص نیز منسوخ شده است: «چون عیسی علیه السلام دعوت خود را آشکارا کرد و خلق را به ملت خویش خواند و شریعت موسی را علیه السلام منسوخ کرد، جهودان مرو را متابعت نکردند و مرو را حرام‌زاده خواندند و داری بزدند.» (تفسیر قرآن پاک، ۱۳۸۳: ۲۸) اما جهودان و ترسایان این نسخ کتاب و شریعت را گردن نمی‌نهند: «و آیت ردّ بر جهودان است که ایشان منکر بودند نسخ شرایع را، حق تعالی باز نمود که: چنان که شرایع تبع مصالح بود، نسخ او و تبدیل او هم تبع مصالح بود تا اگر در این کتاب که ناسخ همه کتاب هاست و این شریعت که ناسخ همه شرع هاست مصلحت نسخ پیدا شود، بعضی به بعضی منسوخ کنم، آیتی به آیتی و حکمی به حکمی، چه مصالح خلقان در تکالیف و عبادات ایشان جز من ندانم.» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۹، ۲: ۹۸) واضح‌ترین نمونه این حکم نماز خواندن همگی پیامبران به شیوه مسلمانی است: «این پنج نماز این امت را یادگار است از پنج پیغامبر علیهم السلام: نماز بامداد از آدم صفی و نماز پیشین از ابراهیم و نماز دیگر از یونس و نماز شام از عیسی و نماز خفتن از موسی، وتر

سنت مؤکد^{۱۶} یادگار مصطفی است. «(سورآبادی، ۱۳۸۱، ۴: ۲۴۴۸) نیز ترجمه تفسیر طبری می‌گوید که اولین ناسخ شریعت نوح و آخرین ناسخ شریعت محمد^ص بوده است. (۱۳۳۹، ۷: ۱۹۴۰) پس کسانی از اهل کتاب که به محمد^ص نمی‌گروند و بر دین خود باقی می‌مانند، از پیامبران مدعی ایمان به آنها جدا هستند. همگی پیامبران (از آدم تا محمد و پس از آن مهدی و عیسی در آخرالزمان) مسلمان هستند. پیروان موسی و عیسی (در زمان محمد^ص) نیز کافراند و وضعیتی شبیه منافقان مدینه دارند که علی الظاهر ایمان آورده‌اند، اما در حقیقت در صف کافران قرار دارند.

بیشتر مسأله‌های داود در مناظره دو قطبی است: کمترین و بیشترین، تلخ‌ترین و شیرین‌ترین، اندوهگن‌ترین و نیکوترین، آسمان و زمین، آتش و زمهریر، ویرانی و آبادانی، مرده و زنده، مرد و زن. این نیز پیش‌درآمدی است بر طرح دو قطب نیکی و بدی در دنیای قصه‌ها. در این کتاب نزاع دایمی میان خیر و شر را می‌توان به چهار زمان داستانی بخش کرد: ازل، پیامبران پیشین، صدر اسلام، آخر الزمان.

۱-۱- ازل:

ازل شامل قصه آدم است. شایسته توجه است که مؤلفان قصه آدم را بی‌درنگ پس از قصه مناظره محمد^ص با جهودان می‌آورند (ترجمه تفسیر طبری، ۱۳۳۹، ۱: ۴۴). این قصه از این حکایت می‌کند که آن نزاع همیشگی از کجا نشأت می‌گیرد: جئیان که بر زمین فرمانروایی دارند، گناه و فساد می‌کنند. به همین سبب خداوند به فرشتگان فرمان می‌دهد که آنان را از زمین برانند و متواری کنند. خداوند عزازیل (نام ابلیس پیش از رانده شدن) را به سبب هزاران سال عبادتش فرمانده فرشتگان می‌کند و آنان جئیان را از زمین می‌رانند. ابلیس فرمانروای فرشتگان بر زمین می‌شود، او به دلیل فرمانروایی و بسیاری عبادتش مغرور می‌شود. به همین سبب خداوند تصمیم می‌گیرد که آدم را بیافریند و او را بر زمین به جای عزازیل خلیفه خود گرداند...

بنابراین در قصه ازلی این کتاب می‌بینیم که منازعه بر سر «خلافت و جانشینی» خداوند بر زمین است و ابلیس - خلیفه مخلوع - رویاروی فرمان خداوند و علیه آدم - خلیفه حق - طغیان می‌کند: «فرشتگان مر ابلیس را گفتند که خدای عز و جل از گل خلقی بیافریدست و این جهان مرو را خواهد داد. ابلیس را خشم آمد و بزرگ‌منشی کرد و گفت که: چون من کیست! که من به

زمین آدم و جان را از پشت زمین براندم و اکنون این جهان جمله من دارم و ملک این جهان جمله مراست.» (همان: ۴۶) به عبارت بهتر و از دید منطق روایت، اگر مقام «خلیفه و جانشین» بودن عزازیل تغییر نمی‌کرد، این نزاع ازلی - ابدی در کار نبود.

۱-۲- پیامبران پیشین:

قصه‌های پیامبران پیشین شامل همه پیامبران تا عیسی می‌شود. در این قصه‌ها نیز جانب نیکی در نزاع دائم با جانب بدی است. وجه تمایز برجسته این قصه‌ها با دسته قبلی و بعدی در این است که در قصه‌های پیامبر قبل (آدم) یک جانب نزاع فرامادی است (فرشتگان، ابلیس،...) و نیز دنیای قصه‌های پیامبران در حال تبیین و ساخته و پرداخته شدن است؛ اما در قصه‌های «پیامبران پیشین» نزاع در دنیای مادی می‌گذرد. قصه‌های «صدر اسلام» هم از این لحاظ که تاریخی است و به واقعیت بسیار نزدیک، از دیگر قصه‌ها متمایز می‌گردد.

۱-۳- صدر اسلام:

این قصه‌ها تاریخی است و به همین دلیل وجه داستان‌پردازانه در آنها کمرنگ‌تر می‌شود. نمونه راه، آن دو جانب نیکی و بدی در قصه‌های مربوط به زادن محمد^ص تا آشکارا کردن اسلام وجود ندارد. اما هنوز فضای کلی، کشمکش نیکی و بدی است. قصه‌ها و روایاتی که مثلاً سوراآبادی از زندگی محمد^ص می‌آورد بسیار بیشتر از ترجمه تفسیر طبری است. اما مؤلفان این کتاب از انبوه روایات محمد^ص به آنهایی که شامل این دو جانب است بیشتر پرداخته‌اند. بسیاری از قصه‌های صدر اسلام غزاهای محمد^ص و سپاه اسلام با کافران مکه و جهودان مدینه و مقابله با توطئه‌های منافقان است. در این قصه‌ها ادامه آن نزاع را می‌توانیم به‌وضوح مشاهده کنیم.

۱-۴- آخر الزمان:

اینجا نزاع نهایی نیکی و بدی را می‌بینیم و صبغه پررنگ داستان‌پردازانه بازمی‌گردد. در آخر الزمان در جانب نیکی عیسی و مهدی ظهور می‌کنند و در جانب بدی دجال و یاجوج و ماجوج. این دو قوم به ایمان نگرویده‌اند، دجال نیز مهتر جهودان است که جانشین پیامبر پیشین را نپذیرفته‌اند. باز در آخر الزمان شخصی از نسل محمد^ص «خلیفه» عیسی خواهد بود: «پس آن گاه مهدی بیرون آید و مهدی خلیفت عیسی باشد و عیسی از آسمان به زمین آید و همه زمین پر فتنه بیند از دجال و از دست یاجوج و ماجوج. پس مهدی را خلیفت کند.» (همان: ۱۹۷)

بدین‌گونه جایگزینی‌های ازلی - ابدی این دو جانب در این کتاب کامل می‌گردد. خلاصه آن که از آغاز تا انجام وجود، خداوند بر روی زمین خلیفه‌ای را (آدم) جانشین خلیفه دیگر (ابلیس) می‌کند. ابلیس این امر را نمی‌پذیرد و تمرد می‌کند. از اینجا به بعد تاریخ داستانی عبارت است از درگیری این دو خلیفه - یعنی بشر و ابلیس - به همراه یارانشان. در رأس جانب نیکی خداوند است. در مرتبه بعد پیامبران، سپس یاران و گروندگان آنان. در رأس جانب بدی ابلیس است، سپس افرادی چون نمرود و فرعون و طالوت و ابوجهل و در آخر یاران آنها. همیشه این دو جانب باهم در نزاع هستند و در نهایت نیکی پیروز می‌گردد.

در قصه مناظره چکیده‌ای از این ستیزه ازلی - ابدی ترسیم شده است: سؤال راجع به ابلیس و خداوند (که در رأس این دو جبهه‌اند) هم هست. سومین و چهارمین مسأله راجع به آخر الزمان است. نیز در این قصه جهودان در جانب بدی نقش اصلی را دارند. جهودان بخشی از گذشته و آینده این نزاع‌اند؛ یعنی ادامه بنی اسرائیل کهن هستند و در آخر الزمان دجال از آنان خواهد بود (سؤال دهم درباره دجال بود): «حق تعالی به این آیت رسول را - علیه السلام - تسلیم داد. گفت اگر جهودان عصر تو عهد و پیمان تو بشکافتند، جهودان روزگار موسی هم این کردند. من ایشان را لعنت کردم و از رحمت خود دور کردم.» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۹، ۳: ۳۰۰) یعنی جهودان قصه‌های صدر اسلام به‌مانند بنی اسرائیل هستند که ما در این قصه‌ها مدام شرح بی‌ایمانی یا سست‌ایمانی‌شان را می‌شنویم.

شخصیت‌های اصلی قصه‌ها

می‌توانیم در دو جانب نیکی و بدی، این شخصیت‌های اصلی را تشخیص دهیم:

جانب نیکی: خداوند (نهایت نیکی) - جانشین (نیکی) - یاران نیکی.

جانب بدی: ابلیس (نهایت بدی) - دشمن (نیکی) - منکر (جانشین نیکی) - یاران بدی.

۱-۵- خداوند:

دو مسأله اول جهودان درباره خداوند بود. در رأس جانب نیکی خداوند است. اما آن نیروی ماورایی که در این قصه‌ها واسطه نیکی است، جبرئیل است. منشأ نیکی اغلب از این سه طریق در قصه‌ها تأثیر می‌کند:

تأدیب کسی که بر خود تکیه می‌کند

در موارد متعددی شخصیت‌های نیک، به جای خداوند بر «خود» تکیه می‌کنند و این باعث دخالت نیروی او در داستان می‌شود. عزازیل بر چندین هزار سال عبادتش مغرور می‌شود؛ جمشید بر هشتصد سال پادشاهی مغرور می‌شود؛^{۱۷} هاروت و ماروت بر گناه نکردن خود تکیه می‌کنند؛ عباس در جنگ حنین بر عده سپاهیان مغرور می‌شود... در قصه مناظره نیز محمد^ص به خود تکیه می‌کند و این شاء الله نمی‌گوید و این موجب می‌شود که وحی نه روز بر او وارد نشود.

یاری رساندن به نیکان

دخالت نیروی نیکی آتش را بر ابراهیم گلستان می‌کند؛ جرجیس بارها زنده می‌شود؛ مریم از تهمت میراً می‌شود؛ نیل برای بنی اسرائیل می‌شکافد؛ سپاه فرشتگان در غذاها به یاری محمد^ص می‌آید و موارد فراوان دیگر. در قصه مناظره نیز جبرئیل پاسخ بیست و هشت مسأله غامض جهودان را به محمد^ص می‌آموزد.

آسیب زدن به جانب بدی

در این قصه‌ها اغلب دخالت ماورایی باعث پیروزی جانب نیک و نابودی شریران می‌شود و جانب نیک بی یاری غیب قادر بر پیروزی نیست. عذاب‌های الهی طبیعت (طوفان، ابر و باد مرگ‌آور، صاعقه، فرورفتن در زمین،...) از این قبیل است. دو نوع عذاب الهی وجود دارد: نخستین عذاب برای این است که کافران به ایمان آوردن وادار شوند و عذاب دیگر در کیفر ایمان نیاوردن است و اغلب به نابودی قوم می‌انجامد. برای نمونه، قوم عاد نخست سه سال با قحطی و خشک‌سالی عذاب می‌شوند و هنگامی که ایمان نمی‌آورند، توسط باد نابود می‌شوند. (۵: ۱۱۸۳)

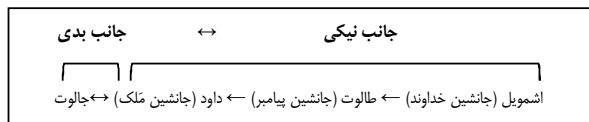
در قصه مناظره چنین اتفاقی نمی‌افتد. اما وعده شکست آنان داده می‌شود و در غذای خندق که باز همین مکّیان و جهودان ترتیب‌دهنده آن هستند، باد سخت عذاب الهی باعث شکست آنان می‌شود: «شب اندر آمد و خدای عزّ و جلّ بادی بفرستاد سخت، چنان که چشمهای ایشان کور خواست شد و آن عذابی سخت بود برایشان.» (۵: ۱۴۴۸)

۱-۶- جانشین:

پیامبران که در جانب نیکی هستند، خود «خلیفه و جانشین» خداوند بر زمین‌اند: «و اذ قال ربک للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه.» (بقره: ۳۰) «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض.»

(صاد: ۲۶) جانشین پیامبر نیز جایگاهی همانند او در این قصه‌ها دارد. این فضا در کل قصه‌های کتاب گسترده است؛ از آدم که خلیفه خداوند می‌شود و فرشتگان و ابلیس و زمین بدان اعتراض می‌کنند، تا اسامه بن زید که محمد^ص در آخرین ایام عمر خود او را فرمانده جنگ روم می‌کند. اما سپاهیان بدان انتخاب اعتراض می‌کنند.

برای فهمیدن موقعیت جانشینی در این قصه‌ها، بررسی «قصه حرب جالوت» مفید است (۵: ۱۲۱۲). این قصه مربوط به پیامبری اشمویل است. اما نقش این پیامبر در کل کتاب محدود به انتخاب جانشین (ملک) می‌شود. بیشتر نقش طالوت در این قصه نیز مخالفت بنی اسرائیل با «جانشینی» او و پذیراندن آن بر قوم است و در مرحله بعد باز روایت بر سر انتخاب جانشینی دیگر می‌رود؛ یعنی داود (در مقام پیش‌حرب).



گفتنی است که در ادامه قصه، طالوت بر جایگاه داود حسد می‌برد و بر کشتن او قصد می‌کند؛ یعنی طغیان علیه «جانشین نیکی» موجب می‌شود که تعیین‌کننده جانشین خود به جانب بدی نقل مکان کند.

«جانشین اسحاق شدن یعقوب» هم حالتی ویژه دارد. (۳: ۷۵۹) اسحاق بر آن است که «عیص» را جانشین خود کند. اما هنگام دعا به اشتباه جانشینی «یعقوب» را از خداوند درخواست می‌کند. انتخاب جانشین بازگشت‌پذیر نیست و وقتی که پیامبر از این اشتباه خبر می‌یابد، دعایی غیر از جانشینی در حق عیص می‌کند. اینجا نیز عیص مقابل خلیفه تمرّد می‌کند و خلیفه مجبور به ترک وطن می‌شود؛ مانند بسیاری از قصه‌های دیگر این کتاب. یکی دو مورد هم هست که افراد به سبب همین «بقای سلطنت» ایمان نمی‌آورند: «[نمرود] گفت: ای ابرهیم من همی خواهم که به خدای تو بگروم و لکن از بهر این مملکت نتوانم که نباید که مملکت از دستم برود.» (۲: ۴۸۲)

در خصوص محمد^ص جالب توجه است که سردسته منافقان مدینه - عبدالله بن ابی - به این سبب با محمد دشمنی می‌ورزد که او را از مهتری مدینه برکنار کرده‌اند: «پیش از آن که پیغامبر ما علیه السلام هجرت کرد و به مدینه آمد مردمان مدینه همه خط داده بودند بر مهتری عبد الله

بن ابی سلول و او را تاجی کرده بودند از زر سرخ.» (۲: ۳۳۲) بدین ترتیب منشأ نزاع منافقان با محمد^ص نیز اختلاف بر سر حکومت مدینه معرفی می‌شود.

اغلب «بد» تمرد در مقابل جانشین خداوند معنی می‌شود. مؤلفان در قصه هود می‌گویند: «همه کافران همچنین خانه خدای عزوجل را بزرگ داشتند و حرمت داشتند، و هر کاری صعب که ایشان را پیشامدی قربان‌ها فرستادندی به حرم و آنجا قربان کردند و ایشان همه دانستندی که خدای عز و جل هست و آن کعبه خانه وی است و خدای عز و جل حاجت ایشان روا گردانیدی حجت را.» (۵: ۱۱۸۴) از این سخن و موارد مشابه در دیگر قصه‌های این کتاب، این را می‌فهمیم که پذیرفتن خلیفه و جانشین خداوند اصلی‌ترین شاخص نیک یا بد بودن است. در قصه مناظره، جانشینی در صدر توجه است. قرار بر این است که اگر محمد^ص پاسخ درست گفت، منکران، پیامبری او را (خلیفه الله بودن، جانشین موسی بودن را) تصدیق کنند. جانشین داود شدن سلیمان نیز قصه درونه‌ای^{۱۸} آن است. در گذشته سلیمان بیست سؤال را پاسخ گفت و «جانشینی داود» برایش تصدیق شد. حال نیز محمد^ص بیست و هشت سؤال را پاسخ می‌گوید و «جانشینی موسی» برای او باید تصدیق شود.

۱-۷- یاران نیکی:

در بیشتر قصه‌ها شخصیت‌هایی هست که به قهرمان نیکی یاری می‌رسانند؛ از قبیل اسماعیل به ابراهیم، خربیل و هارون به موسی، آصف به سلیمان، خضر به ذوالقرنین، زکریا به مریم... در قصه‌های محمد^ص بیشتر بر نقش یاری‌گری چهار خلیفه (ابوبکر، عمر، عثمان، علی^ع) تأکید می‌شود.

۱-۸- ابلیس:

مسأله بیست و یکم راجع به ابلیس است. نمی‌توان ابلیس را مانند اهریمن زردستی «سرچشمه» بدی محسوب کرد؛ بلکه ابلیس طبق آنچه در قرآن نیز گفته شده، نقش «اغواگر» دارد. او پیش از طغیان نیک‌ترین فرشتگان است و پس از طغیان حایز نهایت بدی می‌شود و از آن پس تلاش می‌کند آدم و فرزندانش را به بدی بکشاند. ابلیس همگان را فریب می‌دهد. اما نیکان اغلب فریب او را نمی‌خورند یا پس از فریب خوردن توبه می‌کنند. برای نمونه، در قصه قربان کردن اسماعیل، ابلیس در فریب هاجر و اسماعیل و ابراهیم شکست می‌خورد (۶: ۱۵۲۸). اما حوا^ا از

ابلیس فریب می‌خورد و توبه می‌کند. بنابراین در دنیای این قصه‌ها بد مطلق وجود ندارد. حتی در قصه «هلاک شدن فرعون و قبطیان» (۲: ۵۲۴) نزدیک است که فرعون هم آمرزیده شود. اما جبرئیل لجن در دهان او فرومی‌کند تا کلمه توحید را نتواند بگوید.

۱-۹- دشمن:

مناسب است اینجا نام برخی از دشمنان نیکی را فهرست‌وار بیاوریم تا از این راه شمای کلی قصه‌ها و جانب نیک و بد آنها و نیز امتداد این کشمکش از آغاز تا انجام جهان واضح‌تر گردد: ابلیس، کنعان (پسر نوح)، نمرود، زن لوط، شداد، پسر سرخ‌موی، جالوت، فرعون، عوج بن عنق، قارون، ملک بلقا، بخت نصر، هیردوس، دادیانه، ذونواس، ملک روم (در قصه شمسون)، ابرهه، پرویز، ابوجهل، ولید بن مغیره (که این دو در قصه مناظره حضور دارند)، ابولهب، ابوسفیان، فیروز (قاتل عمر)^{۱۹}، عبدالله بن سبا (عامل قتل عثمان)، ابن ملجم (قاتل علی^ع)، معاویه (عامل قتل حسن^ع)، یزید (عامل قتل حسین^ع)،... دجال.

۱-۱۰- منکر:

با دقت بیشتر درمی‌یابیم که مخالفان نیکی در این کتاب دو نوع هستند: یکی آنان که پیامبر را نمی‌پذیرند و با او رویارویی می‌کنند و دیگر آنان که «جانشین» پیامبر را نمی‌پذیرند و با او رویارویی می‌کنند. بر همین اساس در شخصیت‌های باشنده در جانب بدی «منکر» را از «دشمن» جدا کردیم؛ هر چند کارکرد آن دو در قصه‌ها چندان تفاوتی ندارد: عیصپیرو اسحاق است اما با جانشین او - یعقوب - ستیزه می‌کند؛ قابیل و طالوت (هنگام معارضه با داود) نیز وضعیتی مشابه دارند... این مورد در قصه‌های صدر اسلام پررنگ‌تر می‌شود؛ بویژه ترسایان و جهودانی که جانشینی موسی و عیسی را توسط محمد^ص نمی‌پذیرند. عامل مرگ محمد^ص و ابوبکر و عثمان جهود و عامل مرگ عمر ترسا معرفی می‌شود. اینان اهل کتاب «بد» هستند و اهل کتاب «نیک» ترسایان نجران و یک سبط از بنی اسرائیل اند، که به محمد^ص ایمان می‌آورند. (۱: ۲۲۸، ۲: ۵۴۱)

این مورد (منکران) در قصه مناظره مهم است. جالب توجه آن که در آن مناظره عده‌ای از دشمنان فراطبیعی نیکی به صورت دوتایی تعریف شده‌اند، با این که تفاوت هویتی ندارند: تارس و تافیل، یاجوج و ماجوج، مالوق و ماسوخ، هاروت و ماروت. در این قصه «دشمنان» محمد^ص و

«منکران» جانشینی او در یک جبهه متحد شده‌اند تا این بار از راه کلام - و نه با سلاح - او را مغلوب کنند. این دو مظهر بدی در این قصه در نزاع زبانی و بعدها در جنگ خندق از پیامبر شکست می‌خورند.

۱-۱۱- یاران بدی

به‌مانند قهرمان نیکی، دشمن نیکی نیز یارانی دارد؛ منتها بدی در «جمع» بیشتر تبلور می‌یابد و نیکی در «شخص». برادران یوسف و برادران سلیمان و پنج عالم جهود در قصه مناظره از جمله یاران بدی هستند که «منکر» جانشین پیامبران پیشین می‌شوند. «جمع» جهودان به محمد^ص نمی‌گروند؛ اما از آنان «شخص» عبدالله بن سلام اسلام می‌آورد. در این قصه‌ها قوم نوح (جز هشتاد تن) و لوط و هود و صالح... مثال‌هایی از «جمع» یاران بدی هستند. پنج خلیفه جمشید، جادوگران (مقابل موسی و جرجیس)، منجمان، دیوان، وزیران دادیانه، جباران (مقابل اشمویل و موسی و یوشع)، اهل شهر روم (مقابل شمسون)، مکیان، اینان هم از جمله جمع یاران بدی هستند. در مورد بنی اسرائیل نیز هرگاه بخواهیم «نقش» را در این قصه‌ها بکاویم، بیشتر به بدی گرایش دارند. آنان یا به پیامبر نمی‌گروند یا ایمانشان را فراموش می‌کنند: «موسی مر ایشان را گفت که: سخت جاهل قومانید شما. چندین نیگوی که خدای تعالی با شما کرد و دشمن شما را به دریا غرق گردانید، اکنون شما خدای دیگر طلب می‌کنید.» (۲: ۳۸۴) با این حال طاووس و مار، همسر نوح، هامان، همسر هیردوس، همسر شمسون، شمعون حواری، عمرو بن عبدود، همسر ابولهب، اینان چند نمونه از یاران بدی هستند. هرچند در این قصه‌ها چندین زن نیک هست، اما نقش زنان در کلیت این کتاب فریب‌کار و «یار بدی» است. این وضعیت از قصه هبوط آغاز می‌شود: حوا فریب ابلیس را می‌خورد و آدم را نیز فریب می‌دهد. «زن» واسطه لغزش داود و بلعام و هاروت و ماروت است؛ زن اسحاق - رفقا - یعقوب را با فریب جانشین پدر می‌کند؛ مادر برادران یوسف باعث انداختن او در چاه می‌شود؛ زن سلیمان - جراده - فریب دیو را می‌خورد و موجب از دست رفتن انگشتی خلافت می‌شود؛ برای بدنام کردن جرجیس و موسی زنی را تطمیع می‌کنند و از این قبیل.

۲- بن‌مایه‌های اصلی قصه‌ها

بن‌مایه‌های بنیادین قصه‌های پیامبران از این قرار است^{۲۰}:

۱. پیامبر (جانشین) مردم را به ایمان فرامی‌خواند.
۲. دشمنان دعوت پیامبر را نمی‌پذیرند.
۳. دشمنان با پیامبر رویارویی می‌کنند.
۴. خداوند پیامبر را یاری می‌کند.
۵. پیامبر پیروز می‌شود.

مثلاً ابراهیم مردم را به ایمان فرامی‌خواند؛ نمرود دعوت او را نمی‌پذیرد؛ نمرود با انداختن ابراهیم در آتش و به آسمان رفتن برای جنگ با خداوند با پیامبر رویارویی می‌کند؛ خداوند با گلستان کردن آتش و فرستادن لشکر پشه ابراهیم را یاری می‌کند؛ ابراهیم بر نمرود پیروز می‌شود. یا موسی مصریان را به ایمان فرامی‌خواند؛ فرعون دعوت او را نمی‌پذیرد؛ فرعون با جادوگران و تعقیب بنی اسرائیل با موسی رویارویی می‌کند؛ خداوند با اژدها کردن عصای موسی و شکافتن نیل به موسی یاری می‌رساند؛ موسی بر فرعون پیروز می‌شود.

در قصه مناظره نیز همین پنج بن‌مایه را می‌توانیم تشخیص دهیم: محمد^ص با خواندن قرآن مردم را به ایمان فرامی‌خواند؛ مکیان و جهودان دعوت او را نمی‌پذیرند؛ مکیان و جهودان با ترتیب دادن مناظره با محمد^ص رویارویی می‌کنند؛ جبرئیل با آموختن پاسخ سؤال‌ها به محمد^ص او را یاری می‌کند؛ محمد^ص بر جهودان و مکیان پیروز می‌شود.

۳. درون‌مایه‌های قصه مناظره

از دقت در قصه مناظره می‌توانیم چنین درون‌مایه‌هایی را از آن دریابیم^{۲۱}:

پیامبر بی یاری خداوند انسانی معمولی است.

محمد به تورات دانا است.^{۲۲}

محمد دارای معجزه غیب‌دانی است.

محمد جانشین موسی است.

محمد فرزانه است.

محمد خاتم الانبیا است.

۳-۱- پیامبر بی یاری خداوند انسانی معمولی است.

این درون‌مایه از آنجا به دست می‌آید که این‌شاء الله نگفتن محمد^ص باعث تأخیر وحی و خطر

پیروز شدن کافران می‌شود. چنین درون‌مایه‌ای را در چند قصه دیگر نیز می‌توانیم بجوییم؛ مثلاً در قصه معروف سلیمان که در آن صخر دیو انگشتری او را می‌دزدد. درخواست عذاب یونس نیز بی‌خواست خداوند اجابت نمی‌شود و بلکه او به سبب این دعا تنبیه می‌شود: «خدای عزّ و جلّ آن ازو نپسندید و برو خشم گرفت کاو بر قوم خویش هلاکت خواست وانگه چون عذاب آمد بگریخت.» (۳: ۶۸۸)

۳-۲- محمد به تورات دانا است.

همگی این مسأله‌ها مربوط به جهودان و دین و کتابشان می‌شود: «پس پیغامبر علیه السلام این مسئله‌ها را جمله جواب کرد هم چنان که به تورات اندر بود.» (۱: ۳۰) و در نهایت عالمان جهود پاسخ‌های محمد^ص را تصدیق می‌کنند. از این دیدگاه، تفاوتی که میان ترجمه تفسیر طبری و دیگر تفاسیر در نقل این قصه وجود دارد این است که درون‌مایه اینجا عبارت است از: محمد^ص به «تورات» دانا است. اما در مورد دیگر تفسیرها: محمد^ص «دانا» است. مخاطب این کتاب در پایان این قصه به‌مانند عالمان جهود تصدیق و باور می‌کند که محمد^ص امی از راه وحی هرچه را در کتاب آسمانی تورات هست می‌داند.

۳-۳- محمد دارای معجزه غیب‌دانی است.

ویژگی هویتی همگی قصه‌های انبیا وجود رابطه الهی فراطبیعی و خاصی است که در دنیای طبیعی اثر می‌گذارد و آن عبارت است از معجزات. قصه مناظره هم نمونه‌ای از این ویژگی است؛ یعنی غیب‌دانی محمد^ص.

۳-۴- محمد جانشین موسی است.

در این قصه، محمد^ص بیست سؤال و جواب دیگر را هم نقل می‌کند؛ سؤال‌های داود از پسرانش که تنها سلیمان پاسخ داد و جانشین داود شد. درون‌مایه این بخش از قصه چنین است: «محمد^ص جانشین موسی است یا محمد^ص فرزند معنوی موسی است؛» همچنانکه سلیمان فرزند و جانشین داود بود. در انتهای این قصه، کافران مکه موسی و محمد^ص - هر دو - را تکذیب می‌کنند: «پس اهل مکه پیغامبر را گفتند که تو دروغ‌زنی و این قرآن از بر خویش همی گویی و موسی بن عمران همچون تو جادو بود و شما هر دوان جادوانید.» (۱: ۴۰)

۳-۵- محمد فرزانه است.

روشن است که نوع آن بیست سؤال با نوع بیست و هشت سؤال یکی نیست. بیست سؤال مربوط به حکمت است و گاه به معما شبیه می‌شود؛ در صورتی که بیست و هشت سؤال از معارف دینی و تاریخ بنی اسرائیل است و از موضوعات مفصل سؤال می‌کند. این بیست سؤال برای اثبات «حکمت‌دانی و دانایی» مطرح شده است و چنین درون‌مایه‌ای را القا می‌کند: «محمد فرزانه است.»

۳-۶- محمد خاتم الانبیا است.

گواهی دیگر بر داشتن اندیشه‌ای کلان در ساختار قصه‌گویی کتاب این است که عدد «بیست و هشت» در دین عددی خاص و معنادار است. منازل قمر بیست و هشت تا است و سیر ماه بیست و هشت روز طول می‌کشد، نام بیست و هشت پیامبر در قرآن آمده (میبدی، ۱۳۷۱، ۱: ۵۵۶)، زمین بیت المقدس بیست و هشت میل به آسمان نزدیک‌تر است (ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۱، ۱۴: ۲۸)، موسی بیست و هشت سال در مدین می‌ماند (همان، ۱۳: ۱۵۱)، سال‌های عمر زکریا بیست و هشت است (ابواسحاق نیشابوری، ۱۳۸۴: ۳۱۲)، حروف الفبا همین قدر است (سورآبادی، ۱۳۸۱، ۴: ۲۳۸۷)، دیه بر بیست و هشت دندان است (ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۹، ۶: ۴۰۰)، بیست و هشت منافق برای کشتن محمد ص کمین می‌کنند (همان، ۹: ۲۸۴)، در احکام حج کسی که خانه‌اش بیش از بیست و هشت میل از مسجد الحرام فاصله داشته باشد حاضر در مسجد محسوب نمی‌شود (همان، ۲: ۲۵۷)، تاج القصص بیست و هشت فایده برای یکی از آیه‌های سوره یوسف می‌آورد (بخاری، ۱۳۸۶، ۲: ۸۰۷)، سوره‌های النحل و النوح و الجن و تکویر بیست و هشت آیه و سوره التکواثر بیست و هشت کلمه دارد (میبدی، ۱۳۷۱، ۵: ۳۵۱)؛ (ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۹، ۱۹: ۴۱۹، ۴۳۸، ۲۰: ۱۵۶، ۳۸۴). آنچه از مجموع اینها فهمیده می‌شود «کمال و اتمام» است؛ یعنی از همین عدد می‌توان این درون‌مایه را برای قصه مناظره برداشت کرد که: «محمد تکمیل‌کننده دین و خاتم الانبیا است.»

گرانیکاه

موریس بلانشو می‌گوید^{۳۳}: «هر کتاب دارای نقطه ثقلی است که تمام اثر را به خود جذب می‌کند. این نقطه جایگاه ثابتی ندارد، بلکه تشکل و نیروهای درونی اثر جایگاه آن را تعیین

می‌کند.» (اخوت، ۱۳۹۲: ۱) آیا می‌توان در ترجمه تفسیر طبری نیز چنین نقطه ثقلی یافت: «چیزی که نامی از آن برده نمی‌شود؛ نیرویی غایب و قدر قدرت که کل ماشین موجود روایت را به کار می‌اندازد.» (تودوروف، ۱۳۸۸: ۱۱۲) برای نمایش دادن این گرانیگاه به ذکر یک نمونه بسنده می‌کنیم.^{۳۴} ابتدای قصه هاروت و ماروت را از چند کتاب قصص و تفسیر می‌آوریم:

ترجمه تفسیر طبری

«هاروت و ماروت دو فریشته بودند و اندر خواستند از خدای عزّ و جلّ که: ما را ملکت زمین ده، تا به جهان در داد کنیم و بر روی زمین هیچ گناه نکنیم که این فرزندان آدم بر روی زمین گناه می‌کنند. پس خدای عزّ و جلّ شهوت اندر تن این دو فریشته مرکب گردانید و ملکت زمین بدیشان داد و ایشان را به زمین فرستاد... پس خدای عزّ و جلّ ایشان را به بابل به کوه دماوند در زیر زمین به چاهی اندر عذاب همی‌کند.» (۹۶: ۱)

تاج القصص

«فرشتگان آواز بر گرفتند: الم نقل اتجعل من یفعل کذا؟ خدای جواب ایشان باز داد و گفت: ای فرشتگان سرزنش مکنید که اگر آن شهوت که من در ذات ایشان مرکب کرده‌ام در شما بودی، شما نیز آن کردیتی. گفتند: هرگز این نبود. خدای وحی کرد که بهترین خود را اختیار کنید. ایشان هزار از فرشتگان اختیار کردند. پس از آن صد اختیار کردند. پس از آن سه اختیار کردند... رب آن دو فرشته دیگر را بفرمود که به زمین روید و طاعت من به جای آرید و... حکمی که بکنید به انصاف کنید.» (بخاری، ۱۳۸۶، ۱: ۲۴۹)

تفسیر قرآن پاک

«وقتی فریشتگان آسمان به زمین نگریستند، از اهل زمین معصیت و فسادها بدیدند. گفتند: یا رب! نه ما گفته بودیم که در زمین باز خلقانی آفرینی که ایشان گناهان کنند و تباهی‌ها کنند؟ اینک می‌کنند. خداوند تعالی به فریشتگان وحی کرد و گفت: بنگرید تا اندر آسمان‌ها از شما فریشتگان کیست... از جمله ایشان سه تن را اختیار کنید تا من همان شهوت که اندر فرزندان آدم نهادام اندرین فریشتگان بنهم و پس ایشان را به زمین فرستم... ایزد تعالی شهوت اندریشان مرکب کرد... ایزد تعالی ایشان را به زمین فرستاد و فرمان داد که روز، به زمین می‌شوید، میان فرزندان آدم حکم می‌کنید و عدل نگاه می‌دارید.» (تفسیر قرآن پاک، ۱۳۸۳: ۵۱)

سورآبادی

«فرشتگان آسمان آدمیان را سرزنش کردند به معصیت. خدای تعالی ایشان را گفت: «چندین سرزنش مکنید آدمیان را به گناه که اگر آن شهوت و هوای تن که در آدمیان بنهاده‌ام در شما بنهادمی، از شما همان گناه آمدی که از ایشان خواهید که بدانید فراترین خویش را اختیار کنید تا من ایشان را به طبع آدمی گردانم و به زمین فرستم تا عجایب ببینید». ایشان سه فرشته را اختیار کردند: عزا و عزایا و عزازیل. خدای تعالی ایشان را به طبع آدمی گردانید و به زمین فرستاد تا حکم کنند میان مردمان.» (سورآبادی، ۱۳۸۱، ۱: ۱۰۵)

کشف الاسرار

«فریشتگان آسمان تعجب کردند از ظلم بنی آدم و بی رسمی‌ها و پرده‌در بدن و خون ریختن ایشان. گفتند خداوند این زمین داران و خاکیان را بر گزیدی و ایشان ترا نافرمانند. ربّ العالمین گفت اگر آن شهوت که دریشان مرکب است در شما بودی، حال شما همچون حال ایشان بودی... ربّ العالمین گفت اکنون دو فریشته اختیار کنید از همه فریشتگان تا ایشان را به صفت بنی آدم بر آریم و شهوت دریشان مرکب کنیم. هاروت و ماروت را بر گزیدند که از همه عابد تر و خاشع تر بودند. خداوند عزّ و جلّ ایشان را به زمین فرستاد تا حکم کنند و کار گزارند میان خلق.» (میبدی، ۱۳۷۱، ۱: ۲۹۵)

روض الجنان

«چون فریشتگان اعمال بنی آدم دیدند و آنچه از گناه و معاصی ایشان با آسمان می‌بردند، گفتند: بار خدایا! اینان را در زمین نشاندی تا چندین فساد و معصیت می‌کنند! حق تعالی گفت: اگر آن شهوت که در ایشان مرکب است در شما باشد و به جای ایشان شما باشی همان کنی... حق تعالی گفت: دو فریشته را بگزینی تا من ایشان را به زمین فرستم تا خود چگونه کنند. ایشان هاروت و ماروت را اختیار کردند، حق تعالی ایشان را به زمین فرستاد و شهواتی که بنی آدم را باشد... در ایشان مرکب کرد... ایشان بیامدند و به روز میان مردم حکم می‌کردند و به شب با آسمان می‌شدند.» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۹، ۲: ۸۱)

این چند کتاب در نگاه اجمالی چندان تفاوتی در نقل این بخش از قصه ندارند. ولی با دقت بیشتر درمی‌یابیم که در ترجمه تفسیر طبری، آن دو فرشته از خداوند «ملکت زمین» را

می‌خواهند و در زمین «ملک» می‌شوند و سخنی از قضاوت نیست. در آخر قصه هم در کوه دماوند زندانی می‌شوند؛ مانند ضحاک، بدترین «شاه» شاهنامه. اما آن دو فرشته در همه کتاب‌های دیگر «حکم می‌کنند» و قاضی می‌شوند. در کتاب جامع البیان نیز می‌خوانیم که فرشتگان بر «قضاوت کردن» آدمیان خرده‌می‌گیرند و نه بر گناهکار بودن: «کانا ملکین من الملائکة فأهبطا لیحکما بین الناس. و ذلك أن الملائکة سخروا من أحكام بنی آدم. فحاکمت إلیهما امرأة فحافا لها.» (طبری، ۱۴۱۲، ۱: ۳۶۰) این تغییر جهت به‌ظاهر ناچیز را در سرتاسر این کتاب می‌توان ردیابی کرد. در همین مورد ویژه «رابطه فرشته و آدمی» می‌بینیم که همیشه «خلافت و جانشینی» خداوند مورد منازعه آدمی و فرشتگان است (اعتراض فرشتگان به آفریدن آدم، طغیان ابلیس، هاروت و ماروت). خلاصه آن که با مطالعه دقیق و توجه به جزئیات قصه‌های این کتاب، درمی‌یابیم که نقطه ثقل یا گرانگاه ترجمه تفسیر طبری مسأله خلافت و جانشینی است. واضح‌ترین نمود گرانگاه این کتاب را در قصه مناظره می‌بینیم. اگر این قصه را «قصه جانشینی» بگوییم، نامی درخور است، قصه‌ای که افتتاح قصه‌گویی مؤلفان است و چکیده و عناصر اصلی دیگر قصه‌ها را در خود دارد. شاید گفتن این نکته مفید باشد که در این قصه‌ها، «خلافت» و «جانشینی»^{۲۴} و «حاکمیت» ملازم همدیگراند و فراموش نکنیم که این کتاب به فرمان «حاکم سامانی» که «جانشین خلیفه بغداد» در خراسان است تألیف می‌شود.

قرآن به منزله مؤید این قصه‌ها

در انتها یادآور می‌شویم که این کتاب تفسیر است و موضوعش شناخت قرآن. گویا مؤلفان می‌خواهند بگویند که ما با در دست گرفتن کتاب ترجمه تفسیر طبری، ادامه و تکمیل تورات^{۲۵} را در دست داریم - یعنی بخش قرآن - و اثبات این که قرآن جانشین تورات است و محمد ص جانشین موسی و ابوجهل و ابولهب جانشین نمرود و فرعون - یعنی بخش قصص. اگر از دیدگاه «مجموعه قصص» به این کتاب نگاه کنیم، توأم شدن این قصه‌ها با کلام الهی صحت و پشتوانه محکمی به قصه‌ها می‌دهد و هرچه بیشتر در ذهن مخاطب جایگیر می‌گردد. قرآن سخن خداوند است و این از معدود مواردی است که همه گرایش‌های مختلف اسلامی در دنیای قدیم در آن متفق‌القول هستند. این کتاب قصه‌ها را به نوعی عرضه می‌کند که خواننده آنها را تفصیلی از اشاره‌های موجز خداوند به قصص می‌شمارد. بدین ترتیب قدرت اقناع این قصه‌ها

برای مخاطب از راه یکی شدن با آیات قرآن در این کتاب بسیار قوی است. حتی مخاطبی که شاید مذهبی دیگر داشته باشد.

جمع‌بندی

در نیمه قرن چهارم خواستند کتابی در حوزه فرهنگی ایران تألیف کنند که مبلغ دین نو و در عین حال احیاگر فرهنگ بومی باشد. بدین منظور نوشتن ترجمه و تفسیری را از قرآن به فارسی در پیش گرفتند. اما متناسب با فرهنگ و زبان مقصد به قصه‌گویی گرویدند. به‌مانند دیگر کتاب‌هایی که حاوی انبوهی از قصه است، می‌بایست برای این مجموعه قصص طرحی جامع ریخت. بدین سبب مؤلفان به آن قصه که به نحو احسن خلاصه کتاب را در بر دارد توجه خاص کردند. قصه‌ای را که تبیین‌کننده پیامبری محمد^ص و جانشینی موسی است و در ضمن، باب تعریف دیگر قصه‌های کتاب را می‌گشاید در ابتدای کتاب قرار دادند و قصه‌گویی را موازی با ترجمه قرآن پی گرفتند. در این قصه اساسی جانب نیکی و جانب بدی هست؛ یعنی محمد^ص در برابر جهودان مدینه و کافران مکه. این دو جانب در کل قصه‌های بعدی کتاب و شخصیت‌های دیگر گسترده شد: همه پیامبران پیشین همچون محمد^ص «مسلمان» بودند و محمد و یارانش ادامه پیامبران گذشته و یارانشان. در جبهه بدی دو نوع شرور قرار دارد: کسانی که کافر بودند و به خداوند و پیامبر اونگرویدند و کسانی که منسوخ شدن دین و شریعت پیشین و آمدن پیامبر و شریعت نو را نپذیرفتند. کافران مکه - چون ابوجهل و ولید بن مغیره - ادامه کسانی چون فرعون بودند و جهودان مدینه هم ادامه بنی اسرائیل که بارها و بارها دعوت پیامبران را در طول قصه‌های این کتاب تکذیب می‌کنند. این مناظره و جدال و جنگ تا آخرالزمان ادامه دارد. عیسی (از پیامبران پیش از محمد^ص) و مهدی (از نسل محمد و خلیفه عیسی) با مهتر جهودان - دجال - و یاجوج و ماجوج در پایان نبرد خواهند کرد.

«قصه‌های ملوک» و خدای‌نامه‌ها و شاهنامه‌های منثور جای خود را به «منظومه»‌های پهلوئی داد؛ اما «قصه‌های پیامبران» به نظم کشیده نشد^{۲۷}. در مقابل، گفتن قصه‌های پیامبران به شیوه‌ای که مؤلفان ترجمه تفسیر طبری در پیش گرفتند (و در این جستار سعی کردیم آن را بهتر بشناسیم) با توفیق همراه شد؛ به نحوی که ماندگاری این کتاب و تعدد نسخه‌های خطی آن^{۲۸} گواه کامیابی مؤلفان در رسیدن به ساختار مناسب برای نقل قصه‌های پیامبران است.

جدول کلی قصه‌ها

جانب بدی		جانب نیکی		
منکر	دشمن	یاران نیکی	جانشین (خلیفه، حاکم)	
زمین ^{۳۹}	ابلیس	-	آدم	ازل
بنی اسرائیل	فرعون	هارون	موسی	پیامبران پیشین
ترسایان و جهودان	ابوجهل	چهار خلیفه	محمد	صدر اسلام
یأجوج و ماجوج	دجال	مهدی	عیسی	آخر الزمان
-	-	منصور بن نوح	خلیفه عباسی	قرن چهارم

نتیجه‌گیری

ترجمه تفسیر طبری که از نخستین کتاب‌های دینی اسلامی است که در زبانی غیر از عربی تألیف شده، از فرهنگ و زبان مقصد بسیار اثر پذیرفته و به شکل مجموعه قصص درآمده است. به یقین این کتاب ویژگی‌هایی داشته که آن را برخلاف انبوه کتاب‌های مشابه در آن دوران از نابودی نجات بخشیده است. ساختاری مناسب و هنرمندانه برای روایت قصه‌های دینی از جمله دلایل آن است. در این ساختار کل و جزء منظم و هماهنگ و مکمل یکدیگر است و بعضی عناصر محدود در سرتاسر قصه‌های کتاب تکرار می‌شود. از جمله نکته‌هایی که از این قصه‌ها می‌توان دریافت این است که «خلافت و جانشینی» جایگاهی ویژه در آنها یافته؛ آنچنانکه می‌توان آن را گرانیگاه این قصه‌ها به شمار آورد و به عبارت دیگر می‌توان ادعا کرد که آنچه اجزای این مجموعه بزرگ قصص را هماهنگ و هنرمندانه به هم پیوند داده، عبارت است از «خلافت».

پی‌نوشت‌ها

۱. آذرتاش آذرنوش در دانشنامه جهان اسلام، ذیل «ترجمه قرآن به فارسی» می‌نویسد: «پذیرفتنی است که پیش از ترجمه‌های کامل و رسمی قرآن، ترجمه گونه‌هایی پراکنده و غیررسمی از بخش‌بخش قرآن در میان ایرانیان رواج داشته است؛ اما گویی کسی را یاری آن نبوده که این آثار را در کتابی برنگارد یا در کتابی بر همگان عرضه کند. بیمناکی منصور بن نوح سامانی از دست زدن به ترجمه قرآن و اقدام به کسب تأیید همه فقیهان بزرگ خراسان از جانب او، وجود هرگونه ترجمه رسمی قرآن را پیش از عهد منصور سامانی نفی می‌کند.»
۲. «در امارت منصور بن نوح گروهی از علما تفسیر قرآن طبری را از عربی به فارسی برگرداندند. کتاب‌های دیگر از آن جهت به فرمان امرای سامانی به فارسی ترجمه می‌شد تا به دفاع از سنت در برابر الحاد کمک کند.» (فرای، ۱۳۸۶، ۴: ۱۳۴) نیز؛ «فتوای علمای ماوراء النهر و عمل امیر سامانی از آن رو نقطه عطفی در تاریخ زبان فارسی

شمرده می‌شود که توهم بی‌اساسی را که در اذهان رسوخ یافته بود و در اثر القائات مکرر می‌رفت که به صورت سنتی پایدار و اسلامی درآمد و قلمرو زبان فارسی را از آنچه که بود تنگ‌تر سازد، درهم شکست و راه زبان فارسی را در علوم قرآنی و انواع معارف اسلامی باز کرد و موانع را تا حدی از جلو آن برداشت.» (محمّدی ملایری، ۱۳۷۹، ۱: ۹۹)

3. function

۴. بسیاری از شأن نزول آیات قصه نیست؛ اما بسیاری دیگر آن قدر از عناصر قصه دارد که بتوان آنها را قصه محسوب کرد.

۵. از این قبیل: خداینامه (شاهنامه، سیر الملوک، سیر ملوک الفرس، تاریخ ملوک الفرس، سیره الفرس)، داستان اسکندر، بلوهر و بوذاسف، کتاب السکسکین، داستان بهرام چوبین، داستان رستم و اسفندیار، داستان پیران ویسه، داستان دارا و بت زرین، کتاب مزدک، کتاب بنیان درخت، بهرام دخت، زجر الفرس، کارنامه انوشیروان، داستان شهربراز با پرویز، لهراسپ نامه، داستان خسرو و شیرین، و بسیاری از کتب دیگر. (صفا، ۱۳۴۲، ۱: ۱۳۳)

۶. مانند: مجموعه‌های پهلوانی منثور از قبیل شاهنامه ابوالمؤید بلخی، شاهنامه ابومنصور بن محمد بن عبدالرزاق (صفا، ۱۳۴۲، ۱: ۶۱۱)، اخبار رستم از آزاد سرو، اخبار فرامرز (در دوازده مجلد)، اخبار بهمن، اخبار سام، اخبار کعباد (صفا، ۱۳۴۲، ۱: ۶۱۵) و مجموعه‌های پهلوانی منظوم همچون: شاهنامه مسعودی مروزی، گشتاسپ‌نامه از دقیقی، شاهنامه فردوسی و دیگر کتاب‌های داستانی که نام آنها به ما رسیده است؛ مثل: کلیله و دمنه رودکی و شش مثنوی دیگر او، یوسف و زلیخا از ابوالمؤید بلخی و نیز از بختیاری، سندبادنامه، حکایات آفرین‌نامه از ابوشکور بلخی. (ناجی، ۱۳۸۶: ۶۹۷؛ صفا، ۱۳۴۲، ۱: ۳۶۹)

۷. از جمله این کتاب‌ها: سندباد الحکیم، هزار دستان، خزاعه و نزهة، کتاب الدب و الثعلب، کتاب روزبه الیتیم، مشک زنانه و شاه‌زنان، نمرود ملک بابل، رستم و اسفندیار، بهرام شوس[چوبین و معرب آن شوبین است. کاتبان آن را غلط خوانده‌اند (غلامرضایی، ۱۳۹۳: ۸۳*)]، شهرزاد و پرویز، کارنامه انوشیروان، کتاب التاج، دارا و بت زرین، آیین‌نامه، خدای‌نامه، بهرام و نرسی، کتاب انوشیروان... (ابن الندیم، ۱۳۸۱، ۲: ۵۴۱)

۸. ذال‌های فارسی کهن را به «دال» تغییر دادیم.

۹. البته لفظاً پادشاهی را به محمد^ص نیز نسبت می‌دهند: «نام او محمد است و... این جهان از بهر او آفریدست و پادشاهی او تا رستخیز بماند.» (۱: ۵۵) نیز یوسف وضعیتی شبیه پادشاه دارد: «یوسف علیه السلام را داده بود هم پیغامبری و هم پادشاهی و لکن یوسف علیه السلام خازن ملک بود.» (۵: ۱۲۱۴)

۱۰. بر مبنای قول این کتاب، عجم از نسل اسحاق نبی است. (۶: ۱۵۳۰)

۱۱. متن فقط از نخستین منبع می‌آید. شماره مجلد و صفحه همان‌ها است که پیش از این آمد.

۱۲. این مورد شبیه مسأله دهم است؛ اما منظور در اینجا قصه ذوالقرنین است و منظور در مسأله دهم دجال.

13. motif

14. theme

۱۵. البته نزاع نیکی و بدی ویژگی عمومی قصه‌های کهن است. سخن این است که نزاع نیکی و بدی از جمله تفکرهای غالبی است که این کتاب را شکل داده و می‌توان تداوم تفکرات ایرانی را در آن بررسی کرد؛ حال آنکه مثلاً در تفسیر سوراآبادی تفکر کلان را می‌توان «مغلوب بودن اراده مخلوق در مقابل اراده خالق»

- تشخیص داد (که تفکری است اشعری)؛ به‌رغم این که دو کتاب در بسیاری موارد قصه‌هایی همسان را بازگویی می‌کنند.
۱۶. یعنی مستحب مؤکد
۱۷. «پس خواست خدای عز و جل که آن ولایت جمشید بسر آید، ملکی برخاست از گوشه جهان نام او بنوراسب، همه جهان برگرفت...» (همان، ۳: ۷۲۷)
18. enchassement
۱۹. قصه مرگ چهار خلیفه و حسن^۴ و حسین^۵ در مجلد پنجم، از صفحه ۱۳۳۵ تا ۱۳۸۰ آمده است.
۲۰. این پنج بن‌مایه منطبق است بر پنج گزاره اصلی پی‌رفت، در شیوه تحلیل روایتی که تزوتان تودوروف عرضه کرده است. (تودوروف، ۱۳۷۹: ۹۱)
۲۱. فهمی که در این نوشتار از درون‌مایه (theme) داریم منطبق است بر تعریفی که جمال میرصادقی عرضه می‌کند. (۱۳۸۵: ۱۷۱)
۲۲. شاید چنین تصور شود که جدا کردن «تورات دانستن» و «غیب دانستن» درست نیست و بهتر بود چنین جمله‌ای می‌آوردیم: «محمد از طریق وحی به تورات دانا است»؛ در صورتی که در قصه مناظره «تورات‌دانی» محمد بیشتر از غیب‌دانی مورد تأکید است. اما مثلاً در قصه نامه فرستادن محمد به ملوک تأکید بر غیب‌دانی است (۲: ۳۴۶)؛ پیامبر در آن قصه افتادن پرویز را از پادشاهی، به واسطه اخبار غیبی اعلام می‌کند.
۲۳. این گفته در مقاله «نگاه اورفه» نیز آمده است؛ به ترجمه امیرحسین افراسیابی واقع در «تارگاره رسمی کنشگران انجمن انسان‌شناسی و فرهنگ» به این نشانی:
- <http://anthropology.ir/article/1048>
۲۴. در ضمن گفته‌های پیشین این نوشتار، نمونه‌های بیشتر برای اثبات و تأیید مدعا (از مبحث «طرح کلی کتاب» به بعد) یافتنی است.
۲۵. «خلافت و جانشینی» اندکی تفاوت معنایی دارند؛ «خلیفه» اسم خاص هم می‌تواند باشد؛ منصور بن نوح «جانشین خلیفه» است.
۲۶. مسلمانان تلقی همسانی از این دو کتاب آسمانی داشته‌اند: «تورات هزار سوره بوده است هر سورتی هزار آیت هر آیتی چند سوره البقره، کس آن را از برداشت مگر چهار تن: موسی و یوشع و عزیر و عیسی»؛ «خدای تعالی موسی را تورات ششم ماه رمضان داد.» (سورآبادی، ۱۳۸۱، ۱: ۸۰۴؛ ۴: ۲۸۴۹)
۲۷. البته قصه یوسف جایگاهی استثنایی دارد و پیدا است که این قصه از لحاظ داشتن مضمون‌های بزمی و عاشقانه بسیار مناسب «نظم» است.
۲۸. «اینک کمتر کتابی به فارسی می‌شناسیم که این اندازه نسخه از آن به جا مانده باشد.» (آذرنوش، دانشنامه جهان اسلام، ذیل «ترجمه تفسیر طبری»)
۲۹. مطرح شدن «زمین» از این لحاظ است که سه بار مانع آفریدن آدم می‌شود و به عبارت بهتر، در مقابل خلیفه تهرّم می‌کند: «زمین مر جبریل را سوگند داد و گفت: بدان خدای که ترا فرستاد که تو از من گل برداری که خدای عز و جل از آن خلیفتی آفریند که او بر پشت من گناه کند و خون ناحق ریزد، هم چنان که آن جان کرد تا خدای تعالی ایشان را از پشت زمین براند.» (ترجمه تفسیر طبری، ۱: ۴۴)

منابع

- قرآن کریم.

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۰): *آیا ترجمه تفسیر طبری به‌راستی ترجمه تفسیر طبری است*؛ یکی قطره باران؛ جشن‌نامه استاد عباس زریاب خویی؛ تهران؛ مهارت.

- _____ (۱۳۷۶): *ترجمه تفسیر طبری*؛ در دانشنامه جهان اسلام؛ تهران؛ بنیاد دایره المعارف اسلامی؛ چاپ دوم.

- _____ (۱۳۷۶): *ترجمه قرآن به فارسی*؛ در دانشنامه جهان اسلام؛ تهران؛ بنیاد دایره المعارف اسلامی؛ چاپ دوم.

- ابواسحاق ابراهیم بن منصور نیشابوری (۱۳۸۴): *قصص الانبیای نیشابوری*؛ به اهتمام حبیب یغمایی؛ تهران؛ انتشارات علمی فرهنگی.

- ابن‌التیم، محمد بن اسحق (۱۳۸۱): *الفهرست*؛ ترجمه محمدرضا تجدد؛ تهران؛ اساطیر.

- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی (۱۳۸۹): *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*؛ تصحیح محمدجعفر یاحقی؛ مشهد؛ بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

- ابومنصور المعمری (۱۳۶۳): *مقدمه شاهنامه ابومنصوری*؛ بیست مقاله محمد قزوینی؛ با مقدمه ابراهیم پورداوود و عباس اقبال؛ تهران؛ دنیای کتاب؛ چاپ دوم.

- اخوت، احمد (۱۳۹۲): *دستور زبان داستان*؛ اصفهان؛ فردا؛ چاپ دوم.

- اسفرائینی، شهنور بن طاهر (۱۳۷۵): *تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم*؛ تصحیح نجیب مایل هروی؛ تهران؛ انتشارات علمی فرهنگی.

- بخاری، ابونصر احمد بن محمد (۱۳۸۶): *تاج القصص*؛ مقدمه و تصحیح سیدعلی آل‌داود؛ تهران؛ فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

- بویس، مری (۱۳۶۸): *گوسان‌های پارتی و سنت‌های خنیاگری در ایران*؛ چیستا؛ اسفند و فروردین؛ ش ۶۶ و ۶۷؛ ص ۷۵۶-۷۸۰.

- ترجمه تفسیر طبری (۱۳۳۹): (بی‌نام مؤلفان)؛ تصحیح حبیب یغمایی؛ تهران؛ دانشگاه تهران.

- تفسیر قرآن پاک (۱۳۸۳): (بی‌نام مؤلف)؛ تصحیح علی رواقی؛ تهران؛ سمت.

- تودوروف، تزوتان (۱۳۷۹): *بوطیقای ساختارگرا*؛ ترجمه محمد نبوی؛ تهران؛ آگاه.

- _____ (۱۳۸۸): *بوطیقای نثر (پژوهش‌هایی نو درباره حکایت)*؛ تهران؛ نی.

- زریاب خویی، عباس (۱۳۳۹): *نقد جلد اول ترجمه تفسیر طبری*؛ سخن؛ س ۱۱؛ ش ۱۰-۱۱؛ تهران؛ ص ۱۲۰۸-۱۲۱۰.

- سورآبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری (۱۳۸۱): *تفسیر سورآبادی (تفسیر التفاسیر)*؛ تصحیح علی‌اکبر سعیدی سیرجانی؛ تهران؛ فرهنگ نشر نو.

- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۴۲): *تاریخ ادبیات در ایران*؛ تهران؛ ابن‌سینا؛ چاپ چهارم.

- طاهری مبارکه، غلام‌محمد (۱۳۹۳): *نامه خسروان*؛ تهران؛ آراد کتاب.

- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۴۱۲): جامع البیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت؛ دارالمعرفه.
- غلامرضایی، محمد (۱۳۹۳): داستان‌های غنایی؛ تهران؛ مرکز نشر دانشگاهی.
- فرای، ریچارد (۱۳۸۶): تاریخ ایران کمبریج؛ ویراستاری ویلیام فیشر؛ ترجمه قادر تیموری؛ تهران؛ امیر کبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم حسن (۱۳۸۶): شاهنامه؛ تصحیح جلال خالقی مطلق؛ تهران؛ دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- محمدیگی، شاهرخ (۱۳۷۳): ترجمه تفسیر طبری؛ آینه پژوهش؛ فروردین و اردیبهشت؛ ش ۲۴-۲۱-۲۹.
- محمدی ملایری، محمد (۱۳۷۹): تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی؛ تهران؛ توس.
- میبدی، احمد بن محمد (۱۳۷۱): کشف الاسرار و عدة الابرار؛ تصحیح علی اصغر حکمت؛ تهران؛ امیر کبیر.
- میرصادقی، جمال (۱۳۸۵): عناصر داستان؛ تهران؛ سخن؛ چاپ پنجم.
- ناجی، محمدرضا (۱۳۸۶): فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان؛ تهران؛ امیر کبیر.
- یوسفی نکو، عبدالمجید (۱۳۸۹): ریخت‌شناسی داستان پیامبران در تفسیر طبری و سورآبادی؛ کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی؛ شماره ۲۱؛ ص ۱۱۳ - ۱۴۲.